

مصطفائی‌زده



WORLD
ECONOMIC
FORUM

افق دولت روحانی، پازل کامل می شود

ExxonMobil



PetroChina



Shell



PETROBRAS



bp



Chevron



TOTAL



Eni




SINOPEC



GAZPROM



در این شماره «مبارزه طبقاتی»:

- 
- | | |
|---|----|
| از داووس تا بهارستان: سیاستهای اقتصادی دولت روحانی - حسن سعدی | ۳ |
| از کارگران چه خبر؟ - حسن سعدی | ۶ |
| شش ماه از دولت روحانی گذشت: پس فضای باز کجاست؟ - بابک کسرابی | ۹ |
| جهان تحت حکومت ۵۸ میلیاردی: بالادستهای ثروتمند از فقرا راهزنی میکنند - راب سوئل | ۱۱ |
| سال ۲۰۱۴ و ارواح ۱۹۱۴ - آلن وودز | ۲۱ |
| موج مد: بزنگاه اقتصادی و جنبش کارگری جهانی - لئون تروتسکی | ۶۱ |
| چند خط در مورد انقلاب مصر - «چشم‌اندازهای انقلاب جهانی ۲۰۱۴» | ۱۲ |
| وقتی ستارگان هالیوود فراخوان به انقلاب میدهند! - مارک رحمان | ۳۲ |

از داووس تا بهارستان: سیاستهای اقتصادی دولت روحانی



حسن سعدی

دولت روحانی هر روز که می‌گذرد خصلت‌های بنیادین و تفاوت‌های خود را بیش از پیش عیان می‌کند. اکنون که چند ماهی از تثبیت دولت وی گذشته است، بیش از گذشته می‌توان این دولت و چشم انداز آن را بررسی و نقد کرد و بر همین اساس افق آتی مبارزه را در ایران ترسیم نمود.

حضور روحانی در مجمع جهانی اقتصاد (داووس) و سخنان‌اش حاوی کدهای مشخصی بود که رمزگشایی از آن‌ها برای شناخت دولت وی و خصیصه‌هایش ضروری می‌نماید.

وی در بخش ابتدایی سخنان خود چنین گفت: «جهانی شدن این بار در شکل بحران جهانی اقتصادی نشان داد که همه ما در یک کشتی نشستیم و اگر کشتی بان خردمندی برنگزینیم، طوفان به همه ما آسیب می‌رساند.»

بدین ترتیب برخلاف جناح باصطلاح «افراطی» جمهوری اسلامی که بردوگانه‌های «مستکبر- مستضعف» و «اسلام- کفر» تاکید دارد، روحانی به عنوان نماینده‌ی جناح دوراندیش‌تر نظام از «نشستن همه در یک کشتی» سخن می‌گوید. این حضور همه در یک کشتی به گوش همه ما آشنا است و معنایی ندارد به جز تلاش برای باز کردن درهای ایران به روی سرمایه‌ی خارجی برای استثمار کارگران و منابع کشور. کارگران ایران، مثل هم‌تایان خود در سراسر جهان، قرار نیست در همان کابین این کشتی بزرگ باشند که روحانی‌ها و بورژواهای جهانی در آن مشغول خوش و بش هستند!

روحانی سپس چنین گفت: «امیدوارم بتوانم پیام دوستی، تعامل؛ همکاری و همزیستی صلح آمیز ملت خود را به شما، رهبران، مسئولان، کارآفرینان و اندیشمندان که از سراسرجهان به این جا آمده اید منتقل نمایم.» به این ترتیب روحانی به طور روشن برای «کارآفرینان» که همانا معادل شیک

لغت «سرمایه داران» است، دعوت نامه می‌فرستد و از آن‌ها می‌خواهد تا سرمایه‌های خود را به ایران بیاورند.

این دعوت از سرمایه‌داران البته مقدمه‌ای هم دارد. از نظر روحانی کشمکش هسته‌ای تمام شده است و توافقات دو طرف دعوا قطعی است. وی در همین سخنرانی می‌گوید: «با کشورهای اروپایی نیز از دیرباز روابط عمیق اقتصادی و تجاری داشته‌ایم، و با اجرای توافق ژنو در هفته جاری و قدم‌های بعدی و رفع تحریم‌ها، روابط ایران با حوزه اروپا کاملاً به حالت عادی باز خواهد گشت. تعاملات ایران و آمریکا نیز در ماه‌های گذشته، وارد مرحله جدیدی شده است، و برای اولین بار، سیاستمداران دو کشور برای حل اختلافات در موضوع هسته‌ای با هم مذاکره، تبادل نظر، و حتی اتخاذ تصمیم کرده‌اند.» جدا کردن آمریکا از کشورهای اروپایی در دو جمله فوق بدون شک تصادفی نیست، روحانی با این نحوه بیان دعوت نامه‌ای مجزا برای شرکت



های نفتی آمریکایی می‌فرستد و از آن‌ها نیز دلبری می‌کند.

در ادامه سخنرانی روحانی تاکید خاصی بر روی ثبات سیاست‌گذاری دارد، اموری که بدون شک از معیارهای اساسی امنیت سرمایه در درازمدت هستند. روحانی ادامه می‌دهد: «من به عنوان رییس دولت، به خوبی آگاه هستم که تا چه میزان، «ثبات رفتاری و سیاست‌گذاری» در حکمرانی، کانونی و مهم است. این اصل، چه در صحنه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی، برای ما بسیار بنیادی است.» این تاکید بر «ثبات سیاست‌گذاری» به عنوان مهمترین مولفه در امنیت سرمایه‌گذاری چشم‌انداز سیاسی جریان اصلاح طلب جمهوری اسلامی برای جذب سرمایه‌های خارجی است.

روحانی در بیان سیاست خارجی رژیم هم سیاست متفاوتی در پیش می‌گیرد. چنانچه تنها راه حل بحران سوریه را انتخابات آزاد می‌داند و در هیچ جایی از سخنرانی به طور آشکار از دولت بشار اسد دفاع نمی‌کند. اگر چه از مبارزه با تروریسم در سوریه می‌گوید و همین مسئله خشم نیویورک تایمز را بر می‌انگیزد، اما به طور کلی سخنان وی درباره سوریه خیلی متفاوت با آن چه مواضع «جامعه جهانی» نامیده می‌شود، نیست.

این رویکرد سیاست خارجی وقتی تکمیل تر می‌شود که به «مسئله فلسطین» می‌رسیم. روحانی در بخشی از سخنرانی خود به شکلی گذرا و در بخشی از یک جمله از عبارت «احقاق حقوق مردم فلسطین» استفاده می‌کند، اما چنین کلامی فراتر از مواضع «دولت خودگردان فلسطین» یا حتی دموکرات‌های آمریکایی در این باره نیست. دیگر خبری از اظهارات تحریک‌آمیز احمدی‌نژاد و جناح تندروی جمهوری اسلامی درباره «هولوکاست» یا «رژیم اشغالگر قدس» نیست. به این ترتیب سران جهان با دولتی مواجه‌اند که مواضع بسیار نرم و مطابق استانداردهای

سرمایه‌داری جهانی درباره سوریه و فلسطین دارد.

روحانی هیچ نامی از اسرائیل نمی‌برد و در قسمت پرسش و پاسخ اعلام می‌کند: «ما با همه کشورها تخصصاتی در گذشته داشتیم، اما دلمان می‌خواهد آینده ما بهتر باشد و بتوانیم گره‌های گذشته را باز کنیم و روابط بسیار خوب و سالم با همه‌ی کشورها داشته باشیم.» و وقتی از وی پرسیدند که منظور از همه کشورها چیست؟ وی در جواب می‌گوید: «همه کشورهایی که به رسمیت می‌شناسیم» به نظر می‌رسد اگر چه دولت روحانی اسرائیل را به شکل علنی به رسمیت نشناخته است اما از غیر رسمی بودن این دولت نیز سخنی به میان نمی‌آورد. این به نوعی عقب نشینی از مواضع قبلی جمهوری اسلامی در قبال اسرائیل است. چنانچه می‌دانیم پیش از این وزیر خارجه روحانی (ظریف) وقوع هلوکاست را تایید کرده بود و نیز سال نوی یهودی را در توییتر شادباش گفته بود.

به طور کلی تمام سخنرانی روحانی رونمایی از یک سرمایه‌داری با ثبات، میانه رو و

[[واضح است که سیاست‌های اقتصادی روحانی زمینه ساز دعوت او از سرمایه‌داران خارجی در اجلاس داووس است. ادامه سیاست‌های ریاضتی طی چند سال که به فقیرتر شدن طبقه کارگر و ارزانتر شدن تدریجی قیمت نیروی کار میانجامد فرش قرمزی برای سرمایه‌گذاران خارجی در بخش تولید ایران است]]

مطابق با استانداردهای جهانی است که آماده پذیرش سرمایه‌های خارجی است و از آنجا که خود را با بقیه در یک کشتی

می‌داند حاضر به همکاری‌های بین‌المللی برای حل بحران سوریه و فلسطین است.

برای مشاهده تصویری کامل تر از دولت روحانی اما این کافی نیست.

باید نگاهی به سیاست‌های اقتصادی و نیز به بودجه پیشنهادی‌اش برای سال ۱۳۹۳ بیاندازیم.

بودجه‌ای که به گفته‌ی تحلیل‌گران اقتصادی انقباضی‌ترین بودجه‌ی تاریخ ایران پس از جنگ هشت ساله است، چرا که بودجه‌ی عمومی کشور علی‌رغم تورم ۳۰ درصدی در مقایسه با قانون بودجه‌ی ۹۲ معادل ۷ درصد کاهش پیدا کرده است که این میزان کاهش حجم طی سال‌های ۸۶ تا ۹۲ بی‌سابقه بوده است.

اولین چیزی که در بودجه به چشم می‌آید افزایش ۱۸ درصدی درآمد مالیاتی دولت است. بنا به گفته‌ی رجبی، عضو کمیسیون اقتصاد مجلس، ۳۵ درصد از این درآمد مالیاتی قرار است از حقوق کارگران، کارمندان و حقوق‌بگیران تامین شود، امری که معنایی جز کاهش پول، قدرت خرید مردم و تداوم رکود ندارد.

علاوه بر این پیش‌بینی دولت برای نرخ تورم سال بعد رقمی بین ۲۱ تا ۲۶ درصد است در حالی که حقوق کارگران تنها ۱۸ درصد افزایش خواهد یافت که عملاً به فقیرتر شدن کارگران در سال جدید می‌انجامد.

رویکرد دولت در افزایش قیمت حامل‌های انرژی (بنزین، نفت، برق، گاز، آب و ...) نیز افزایش فشار روی توده‌های مردم و کاهش فشار روی سرمایه‌داران بخش تولید است. روحانی در نشست ۱۰ بهمن ماه دولت و مجلس در دفاع از سرمایه‌داران بخش تولید می‌گوید: «در ارتباط با بحث تغییر قیمت حامل‌های انرژی در مواردی که در امر تولید دخالت دارند، شیب ملایمی را داشته باشیم تا مانعی بر سر راه تولید ایجاد نشود.» وی ادامه می‌دهد «در مواردی که به حوزه تولید ارتباط چندانی ندارد، همانند بنزین، شیب تندتری را در افزایش قیمت‌ها خواهیم

داشت.» چنانچه عثمانی عضو کمیته تلفیق بودجه مجلس می‌گوید: «قیمت حامل‌های انرژی در سال جدید بین ۴۰ تا ۵۴ درصد افزایش خواهد یافت.» به این ترتیب به نظر





محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه ایران و کاترین اشتون مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا

ناپذیر است و وعده‌ی چنین دولتی روزهای نفرت است. چشم انداز آینده‌ی مبارزه طبقاتی خبر از مقاومت طبقه کارگر و جوانان در مقابل ارزان‌سازی نیروی کار و فقر روزافزون تحمیلی می‌دهد. روزهای اعتراض و اعتصاب در پیش است. طبقه کارگر و جوانان باید ابعاد این هجوم را ببینند و در مقابل آن مقاومت طبقاتی سازمان دهند.

پیش از نیز گفته بودیم که ما مارکسیست‌های نشریه‌ی «مبارزه طبقاتی» اولاً برخلاف اصلاح طلبان هیچ توهم و امیدی به دولت روحانی نداریم و ثانیاً مانند بخش اعظم اپوزیسیون چپ با توسل به عبارت‌پردازی‌های شبه انقلابی از تحلیل شرایط موجود سرباز نمی‌زنیم. متأسفانه برای این اپوزیسیون هرگز نیازی به تحلیل واقعیات نیست، در تخیلات آن‌ها انتخابات «خیمه شب بازی»، جدال جناح‌های رژیم «سیاه بازی»، آخوند! روحانی «سگ زرد برادر شغال» و وظیفه مردم قهرمان «سرنگونی ظرف شش ماه آینده» است. وظیفه‌ی ای نیز بر ایشان نمی‌ماند جز همدار و افشاگری.

«مبارزه طبقاتی» اما از سنتی متفاوت برخوردار است. برای ما بدون تحلیل طبقاتی از شرایط مادی و ارائه‌ی تصویری واقعی از وضعیت ایران و جهان، تصویر کشیدن از هرگونه چشم انداز و برنامه‌ی انقلابی بی‌معنا است. مبارزه طبقاتی در سراسر این راه همگام و همسنگر کارگران و جوانان ایستاده است.

در رابطه با کنترل نرخ تورم، بر خلاف احمدی نژاد که با افزایش نقدینگی به دنبال ایجاد رونق اقتصادی بود و البته جز تورم نجومی و فقر بیشتر دستاوردی نداشت، روحانی قصد دارد که با جمع کردن تدریجی پول از طریق افزایش مالیات و قیمت انرژی اولاً تورم موجود را کنترل کند و ثانیاً کسری بودجه سال ۹۳ را تامین کند. اگر چه ممکن است وی بتواند در کوتاه مدت به کاهش محدود نرخ تورم از این طریق موفق شود، اما سیاست انقباضی وی در بودجه به کاهش قدرت خرید مردم نیز خواهد انجامید، امری که به رکود و کسادى بازار ایران بیش از گذشته دامن خواهد زد.

واضح است که سیاست‌های اقتصادی روحانی زمینه ساز دعوت او از سرمایه داران خارجی در اجلاس داووس است. ادامه سیاست‌های ریاضتی طی چند سال که به فقیرتر شدن طبقه کارگر و ارزان‌تر شدن تدریجی قیمت نیروی کار می‌انجامد فرش قرمزی برای سرمایه‌گذاران خارجی در بخش تولید ایران است. می‌خواهند همزمان با افزایش قیمت انرژی و رسیدن آن به قیمت‌های جهانی، قیمت و مزد نیروی کارگر را نیز پایین نگه دارند تا بتوانند در ایران نیز شرایط مناسبی مانند چین، ویتنام، بنگلادش و ... فراهم کنند. با این تفاوت که ایران علاوه بر کارگر ارزان به ذخایر انرژی نظیر نفت و گاز نیز دسترسی دارد.

اما روحانی و دولت‌ش تنها بازیگران این عرصه نیستند. «تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است.» طرف مقابل این سیاست‌ها، طبقه کارگر ایران است. ماه عسل مردم با «دولت تدبیر» بالاخره با چالش روبرو خواهد شد. رویارویی اجتناب

می‌رسد که دولت می‌خواهد در حالی که تنها ۱۸ درصد به دستمزد کارگران افزوده است، قیمت بنزین، برق و گاز را بین ۴۰ تا ۴۵ درصد افزایش دهد، امری که قطعاً به فقر بیشتر، نارضایتی و حتی شوک تورمی خواهد انجامید.

دولت همچنان علی‌رغم تورم موجود یارانه نقدی سال ۹۳ را کماکان ماهانه ۴۵۵۰۰ تومان به ازای هر نفر اعلام کرده است. این به این معنی است که رفاه عمومی و قدرت خرید مردم در سال آینده کاهش خواهد یافت. چرا که بنابر گفته‌ی علیرضا کاتب، سخنگوی کمیسیون برنامه و بودجه‌ی دولت، تورم سال ۹۲ حدود ۳۰ درصد بوده است و تازه قرار است در سال ۹۳ (و به امید خدا و امدادهای غیبی!) به حدود ۲۱ تا ۲۶ درصد برسد. این بدان معنی است که قیمت‌ها افزایش یافته و خواهند یافت اما مبلغ یارانه کماکان تغییری نخواهد کرد.

به نظر می‌رسد که دولت روحانی دوباره به سیاست پرداخت یارانه‌ی کالایی روی آورده است و اولین سبد یارانه‌ی ای را ۱/۸ کیلوگرم روغن نباتی مایع، ۱۰ کیلوگرم برنج، ۴ کیلوگرم گوشت مرغ، ۸۰۰ گرم پنیر بسته‌بندی و ۸/۱ کیلوگرم تخم مرغ تعریف کرده است. این در حالی است که مستمری بگیران تامین اجتماعی را که حقوقی بالاتر از ۰۰۵ هزار تومان دارند از دریافت سبد کالایی محروم ساخته است. بر همین این اساس ۱۳ میلیون نفر از طبقه کارگر ایران مشمول دریافت کمک کالایی «دولت تدبیر و امید» نیستند، چرا که دستمزد اکثریت مطلق کارگران شاغل اندکی بالاتر از ۵۰۰ هزار تومان است.



از کارگران چه خبر؟

حسن سعدی

مشت آهنین در مقابل کارگران چادرملو

مشت آهنین در مقابل کارگران چادرملو

اعتصاب حدود ۲ هزار کارگر معدن چادرملو در واکنش به تایید حکم اخراج نماینده‌شان، بهرام حسنی‌نژاد توسط هیات تشخیص اداره کار اردکان از روز سه شنبه ۸ بهمن ماه آغاز شد.

با ادامه اعتصاب در روز بعد ۲۰ کارگر معدن چادرملو روز چهارشنبه ۹ بهمن ماه پس از مراجعه به پلیس امنیت شهرستان مبارکه بازداشت شدند. طبق اعلام فرماندار اردکان این دستگیری‌ها با شکایت کارفرما صورت گرفته است. دو روز بعد با دستگیری ۸ نفر دیگر از کارگران تعداد کارگران زندانی به ۸۲ نفر رسید.

یکی از نمایندگان کارگران به ایلنا گفته است: «تعدادی از نمایندگان کارگری در انجمن صنفی کارگران شرکت آسفالت طوس (پیمانکار نیروی انسانی معدن چادرملو) از جمله آقایان «علی همت چراغی»، «مهدی مظفری»، «ناصر شیخی»، «مسلم غنی‌زاده»، «بهرام حسنی‌نژاد» و «احمدپور جنائی» در میان بازداشتی‌ها قرار دارند.»

وی افزود: چهار نفر دیگر از کارگران با نام‌های «رامین حیدر جان»، «بهزاد طالب‌پور»، «محمود دهقان» و «احمد نصیرپور» نیز امروز در محل کارخانه و در جمع کارگران متحصن بازداشت شده‌اند.

اعتراض نیست.»

این مقام دولتی در خصوص تایید حکم اخراج «بهرام حسنی‌نژاد» دبیر انجمن صنفی کارگران شرکت آسفالت طوس (پیمانکار معدن چادرملو) توسط هیات تشخیص اداره کار اردکان، گفته است: «آقای حسنی‌نژاد در اعتراض به حکم اخراجش توسط کارفرما به اداره کار اردکان شکایت کرده که این نهاد دولتی اخراج او را تایید کرده است. وی می‌تواند از نهادهای بالادستی همچون اداره کار استان یزد یا وزارت کار اقدام کند اما توقف تولید در یک مجموعه ۳ هزار نفری به دلیل اخراج وی قابل قبول نیست.» وی در ادامه بیان کرد: هر جا قانون به سود کارگران است بر اجرای آن اصرار می‌کنند اما هر جا به نفع آنان نیست اعتراضشان را از راه‌های غیرقانونی دنبال می‌کنند.»

گفتنی است که در تاریخ ۶ آذر ماه سال جاری، ۸۰۰ کارگر معدن چادرملو در اعتراض به دستمزدهای ناعادلانه و همچنین اخراج «بهرام حسنی‌نژاد» دبیر نهاد کارگری این معدن (انجمن صنفی کارگران شرکت پیمانکاری آسفالت طوس) بیش از یک ساعت دست از کار کشیده و تجمع کرده بودند.

شورای تامین اردکان در واکنش به این اعتراض در تاریخ ۱۱ آذر ماه تشکیل جلسه داد و با حضور نمایندگان کارگران و مدیران شرکت پیمانکاری آسفالت طوس، خواسته‌های صنفی کارگران را بررسی کرد.

مطالبات صنفی کارگران مبنی بر پیروی شرکت آسفالت طوس (پیمانکار نیروی انسانی معدن چادرملو) از طرح طبقه بندی مشاغل شرکت سنگ آهن چادرملو (پیمان دهنده) و لحاظ پاداش تولید در محاسبه حق بیمه‌شان در نهایت توسط شورای تامین اردکان پذیرفته شد؛ هر چند طرح طبقه بندی مشاغل در شرکت آسفالت طوس اجرا شد اما از پاداش تولید کارگران کاسته شد تا دستمزد آنان تغییری نیابد.

همچنین در جلسه شورای تامین مقرر شده بود دبیر انجمن صنفی کارگران شرکت آسفالت طوس در تاریخ ۴۱ آذر ماه برای بررسی صدور حکم بازگشت به کارش با فرماندار اردکان ملاقات کند که در این جلسه ضمن مخالفت با مطالبه بازگشت به کار نماینده صنفی کارگران، بازگشت وی به تصمیم شورای تامین موکول شد. مخالفتی

«احمد کمالی» فرماندار اردکان اعتراضات کارگران را محکوم کرده و گفته است: «مدیرعامل مجتمع سنگ آهن چادرملو از طریق قوه قضاییه علیه تعدادی از کارگران شکایت کرده که این کارگران روز گذشته (چهارشنبه ۹ بهمن ماه) توسط پلیس امنیت احضار و سپس بازداشت شدند.» وی ادامه داد: «تحریک کارگران به اعتصاب توسط عده محدودی صورت می‌گیرد که نمی‌دانم چه سودی از اقدامات خود می‌برند، این در حالی است که حقوق کارگران معدن چادرملو از حقوق بسیاری از مسئولان دولتی بیشتر است [!!!] تا زمانی که مراجع قانونی برای رسیدگی به اعتراضات کارگران وجود دارند، تحریک کارگران به اعتصاب شیوه درستی برای



بیان

که به ادامه اعتراضات کارگران در روزهای بعد منجر شد.

در روزهای ۱۵، ۱۶ و ۱۷ آذر ماه، حدود ۲ هزار کارگر معدن چادر ملو در اعتراض به تغییر نکردن وضعیت آقای حسنی نژاد در تمام شیفت‌ها دست از کار کشیدند.

کارگران معترض معتقد بودند حکم اخراج حسنی نژاد بر خلاف ماده ۲۵ و ۲۷ قانون کار صادر شده است و ارتباطی با شورای تامین ندارد.

ماده ۵۲ قانون کار صراحت دارد هیچ یک از طرفین (کارگر و کارفرما) به تنهایی حق فسخ قرارداد موقت را ندارند. ماده ۲۷ قانون کار نیز، اخراج کارگر را به نظر مثبت نهاد صنفی کارگاه مربوطه منوط کرده است.

گفتنی است قرارداد آقای حسنی نژاد تا ۲۹ اسفند سال جاری اعتبار دارد که کارفرما به صورت یک جانبه این قرارداد را فسخ کرده است.

همچنین برخلاف متن قانون کار برای صدور حکم اخراج آقای حسنی نژاد از انجمن صنفی کارگران شرکت آسفالت طوس (که تنها نهاد صنفی این شرکت پیمانکاری است) نظرخواهی نشده است.

کارگران معدن چادرملو در نهایت با وعده مسئولان اداره کار اردکان به نمایندگان کارگران مبنی بر بررسی خارج از نوبت موضوع اخراج نماینده صنفیشان، و همچنین تعیین ساز و کار بررسی و تحقق سایر مطالبات صنفی از تاریخ ۱۸ آذر ماه با توقف موقت اعتراضات صنفیشان مجدداً به کار خود بازگشتند.

حکم اخراج آقای حسنی نژاد نهایتاً روز یکشنبه ۶ بهمن ماه از سوی هیات تشخیص اداره کار شهرستان اردکان تایید شد که منجر به آغاز دور جدید اعتراضات صنفی کارگران شده است.

منبع اینلنا

مبارزه طبقاتی:

در قانون کار ایران کارگران اجازه تشکیل سندیکا به شکل سنتی آن را ندارند با این حال تشکیل انجمن‌های صنفی مجاز دانسته شده است. ماده ۱۳۱ قانون کار تصریح می‌کند: «در اجرای اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به منظور

پرچمِ لنین برافراشته است!



۹۰ سال پیش، در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، بود که بزرگ‌ترین انقلابی دوران مدرن، ولادیمیر لنین، چشم از جهان فروبست و اولین دولت کارگری تاریخ بشر، اتحاد شوروی، را تنها گذاشت تا راه انحطاط بپیماید.

شوروی شاید از میان رفته باشد اما پرچم آن قیامی که لنین در اوایل قرن پیش رهبری‌اش کرد همچنان برافراشته است و در دست نیروهای هم‌چون «مبارزه طبقاتی» است که برای پایان نظام سرمایه‌داری و بردگی مزدی انسان‌ها مبارزه می‌کنند.

برای بزرگداشت یاد او، چند سطر از رزا لوکزامبورگ می‌آوریم:

«هر آن چه که یک حزب از شجاعت، دوراندیشی انقلابی و پیگیری در ساعتی تاریخی می‌تواند ارائه کند، لنین، تروتسکی و سایر رفقا به اندازه‌ی کافی ارائه کرده‌اند. بلشویک‌ها نماینده‌ی تمام آن شرف و ظرفیت انقلابی هستند که سوسیال دموکراسی غرب فاقد آن بود. خیزش اکتبرشان، تنها نجات واقعی انقلاب روسیه نبود؛ در ضمن نجات شرف سوسیالیسم بین‌المللی بود.»

الف- این که کارگران بسیاری از مراکز تولید و از جمله معدن «چادرملو» از ظرفیت‌های قانون کار بهترین بهره را برده‌اند و تشکل‌های صنفی و مستقل خود را تشکیل داده‌اند، نشان از آگاهی بالای نسل جدید رهبران کارگری دارد. کارگران در عین تلاش برای تغییر قانون باید از تمام ظرفیت‌های قانون کار موجود نیز استفاده کنند.

ب- یکی از رهبران کارگری اخراج شده است و کارگران در اعتراض به این مسئله دست به اعتراض زده‌اند. مشاهده این درجه از همبستگی در چنین شرایط سخت معیشتی دلگرم کننده است. کارفرماها حق اخراج هیچ یک از رهبران کارگری را ندارند. حفظ

حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی و بهبود وضع اقتصادی کارگران و کارفرمایان که خود متضمن حفظ منافع جامعه باشد، کارگران مشمول قانون کار و کارفرمایان یک حرفه یا صنعت می‌توانند مبادرت به تشکیل انجمن‌های صنفی نمایند.» اما تبصره چهارم همین ماده ایجاد انجمن‌های صنفی را محدود کرده است در این تبصره آمده است «کارگران یک واحد، فقط می‌توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند.» تلاش قانونگذار بر این بوده است که حتی المقدور از ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری جلوگیری شود و فقط تشکل‌های وابسته به رژیم مانند انجمن‌های اسلامی و شوراهای اسلامی در مراکز تولید حضور داشته باشند. چند نکته:





امنیت و دفاع از رهبران کارگری بدیهی ترین اصل در هر مبارزه کارگری است. رهبرانی که اعتماد به نفس و دلگرمی رفقای کارگر خود را نداشته باشند، جسارت رهبری را نیز از دست خواهند داد.

ج- مداخله فرماندار اردکان در اعتراضات کارگری یک شرکت خصوصی و حمایت بی دریغ اش از تصمیم کارفرما باز هم این حکم اساسی مارکسیسم را تأیید کرد که «دولت ماشین سرکوب و قوه قهریه سرمایه داران برای سرکوب طبقه کارگر است» دیگر بار اثبات شد که «دولت بی طرف» و «دولت همه‌ی مردم» چقدر پوچ است.

د- دستگیری بیست نفر از کارگران در حین اعتصاب نشان می‌دهد که دولت روحانی کماکان (و علی‌رغم نرمش قهرمانانه! در مقابل قدرت‌های خارجی) در مواجهه با اعتراضات کارگری سیاست مشت‌آهنین را به کار می‌برد و تنها به زبان زور سخن می‌گوید.

اخراج‌های دست‌جمعی در ایران تایلر

بیش از ۴۰۰ کارگر روزمزد و قرار دادی کارخانه ایران تایلر صبح روز شنبه پنجم بهمن ماه در ششمین روز از شروع اعتصاب شان در اعتراض به تصمیم کارفرما مبنی بر اخراج کارگران روزمزدی، بار دیگر در محوطه کارخانه تجمع کردند.

نماینده کارگران معترض ایران تایلر، به ایلنا گفته است: «مدیران کارخانه به بهانه کمبود منابع مالی و مواد اولیه تولید تصمیم گرفته‌اند تا پایان سال در چندین مرحله تعداد زیادی از کارگران خود را اخراج کند که صبح روز یکم بهمن ماه، با اخراج ۰۸ کارگر روزمزدی مرحله نخست اخراج کارگران عملی شد.»

این کارگر با بیان اینکه مرحله دوم اخراج کارگران روزمزدی قرار است تا هفته آینده عملی شود، افزوده: «علاوه بر اخراج ۰۸ کارگر، اسامی ۰۰۱ کارگر دیگر به لیست اخراجی‌ها اضافه شده است که احتمالاً هفته آینده صورت می‌گیرد.»

او با بیان اینکه سوابق فعالیت بعضی

از کارگران روزمزدی بیکار شده به ۱۵ سال می‌رسد، اظهار کرده است: «در مجموع این کارخانه بیش از هزار کارگر دارد که کارگران موقت و روزمزدی زیر نظر یک شرکت پیمانکاری بدون برخورداری از حق امنیت شغلی، فعالیت می‌کنند.»

نماینده کارگران به توصیف واکنش کارگران به این تصمیم کارفرما پرداخته و گفته است: «کارگران با برپایی چند تجمع تمام تلاش خود را برای منصرف کردن کارفرما از اخراج همکاران‌مان انجام دادند و این تلاش همچنان ادامه دارد.»

او افزود: «کارفرما هیچ توجهی به اعتراض کارگران ندارد و بی‌توجه به اعتراض کارگران، قصد دارد اخراج‌ها ادامه دهد.»

به گفته او، کارگران عامل همه مشکلات کارخانه ایران تایلر و کارگرانش را ناشی از سنگ اندازی‌های دو تن از مدیران کارخانه ایران تایلر می‌دانند که در تجمع امروز نیز کارگران مانع ورود آنان به کارخانه شدند.

این کارگر در خاتمه اظهار داشته است: «مسئولان ارشد کارخانه ایران تایلر به کارگران گفته‌اند اگر اعتراض ادامه پیدا کند کارخانه ایران تایلر را تعطیل اعلام می‌کنند.»

منبع ایلنا

مبارزه طبقاتی:

اخراج کارگران در شرکت ایران تایلر که مهمترین شرکت داخلی تولید انواع لاستیک و تایر ماشین است، نشان از تداوم رکود صنعت خودرو دارد. به دنبال بحران اقتصادی ایران که با اعمال تحریم‌ها تشدید شد، در سال اخیر تولید خودرو به یک سوم قبل رسید. همین مسئله قطعا شرکت‌های پیرامونی صنعت خودرو را نیز به کاهش تولید و در نتیجه اخراج کارگران واداشته است.

اعتصاب کارگران ایران تایلر در دفاع از رفقای کارگر خود اقدامی تحسین برانگیز است، امروز رفیق شما اخراج می‌شود و فردا نوبت خود شماست. هر گونه اخراج و تعدیل‌سازی نیروی کار باید با مقاومت و اعتصاب همه کارگران روبرو شود. اگر سرمایه‌داران توانایی اداره «ایران تایلر» را ندارند، حق اخراج کارگران را نیز ندارند. می‌توانند بروند و اداره کارخانه را به کارگران واگذار کنند. کارخانه و تمام ابزار تولیدش متعلق به کارگران زحمتکشی است که موی خود را در آن سفید کرده‌اند.

تنها اقدامی که می‌تواند به بحران اقتصادی، ورشکستگی و اخراج کارگران پایان دهد، ملی‌سازی بانک‌ها، کارخانجات، مراکز تولید و اداره‌ی آنها توسط شوراهای کارگری است.

اعتراض در پرتغال علیه سیاست‌های ریاضتی

روز یکشنبه ۱۳ بهمن هزاران نفر از شهروندان پرتغال در پایتخت این کشور در اعتراض به برنامه‌های سخت‌گیرانه اقتصادی دولت تظاهرات کردند. به گزارش ایلنا به نقل از یورونیوز، این راهپیمایی توسط کنفدراسیون کارگران پرتغال که یکی از بزرگ‌ترین اتحادیه‌های این کشور است، سازماندهی شده بود.

شرکت‌کنندگان در این تظاهرات با در دست داشتن پلاکاردهایی خواستار اقدام سریع دولت برای پایان دادن به سیاست‌های ریاضتی شدند. بر اساس این گزارش، دولت پرتغال برای کاهش هزینه‌های خود اقدام به افزایش مالیات، کاهش حقوق کارکنان و کاهش بودجه بخش خدمات عمومی کرده است. خصوصی‌سازی طرح‌های دولتی در پرتغال نیز از جمله اقدام‌هایی است که با اعتراض شدید شهروندان روبه‌رو شده است.

منبع ایلنا

مبارزه طبقاتی:

پرتغال از حلقه‌های ضعیف سرمایه‌داری اروپا نظیر یونان است که در پی بحران جهانی اقتصاد دچار ورشکستگی شده است. دولت پرتغال سیاست‌های ریاضتی، کاهش دستمزدها، کاهش هزینه خدمات عمومی و افزایش مالیات را راه حل بحران می‌داند. کارگران به رهبری سندیکاهای خود در مقابل حمله به رفاه و معیشت خود و علیه «دولت سرمایه‌داران» به خیابان‌ها آمده‌اند و مقاومت می‌کنند. ریشه مشکلات اما ماهیت نظام پوسیده و بحران‌ساز سرمایه‌داری است. حتی با توقف سیاست‌های ریاضتی بحران به بحران موجود در پرتغال و سایر کشورهای جهان خاتمه دهد، ملی‌سازی بانک‌ها، مراکز خدمات و تولید و کنترل آنها توسط کارگران است. یعنی انقلاب سوسیالیستی.



شش ماه از دولت روحانی گذشت: پس فضای باز کجاست؟

بابک کسرای

این خطوط را که می‌نویسیم دقیقاً شش ماه از انتخاب دولت روحانی گذشته است. در دو ماه گذشته، از زمان انتشار شماره‌ی قبلی تا کنون، دولت «تدبیر و امید» بیشتر بر آغاز اجرای برنامه‌ی اقتصادی خود و تصویب بودجه‌ی راست‌گرایانه‌اش تمرکز کرده است که گزارشش را در مقاله‌ی حسن سعدی در همین شماره می‌خوانید.

اما در عرصه‌ی اجتماعی و داخلی کارنامه‌ی او چگونه بوده است؟ خواست‌های بخش عمده‌ی رای‌دهندگان از روحانی برای گشایش در فضا، کاهش سانسور و به قول خودش «کم شدن فضای امنیتی» چقدر پاسخ گرفته است؟ از آن آزادی چند زندانی در یکی دو ماه اول که بگذریم، وضع زندانیان سیاسی چطور است؟

در تحلیل وضعیت باید به یاد داشته باشیم که دولت روحانی ائتلافی گسترده از جناح‌های مختلف رژیم (عمدتاً اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران سنتی) است که با رضایت خامنه‌ای تشکیل شده و قرار است هنرمندانه مشغول حفظ توازن باشد (البته روحانی انتخاب اول خامنه‌ای نبود و چاره‌ای جز این «رضایت» نداشت). آن‌ها می‌خواهند اندکی فضای سیاسی را باز کنند تا بعضی گروه‌های «خودی» حرکتی کنند اما نه آنقدر که مردم تشویق به حرکت‌های جدی شوند. اما همین عزم مشترک هم از طرف بخش‌های تندروتری

که موقعیت خود را در خطر می‌بینند مورد حمله قرار می‌گیرد. آن‌ها در واقع در حکم جلادانی هستند که از هر گونه احقاق حق قربانیان دیروز خود می‌ترسند چرا که فکر می‌کنند این می‌تواند مقدمه‌ی انتقام باشد. این است که شاهد تناقضات موجود هستیم.

خلاصه‌ی وضعیت در دوره‌ی گذشته اما به این شکل است که دستگاه قضایی کشور برخورد‌های «امنیتی» خود را کم‌تر که نکرده هیچ‌بیش‌تر هم کرده است. زندانیان سیاسی همچنان در حصرند. تعداد اعدام‌ها در زمان روحانی افزایش یافته و نه کاهش. هنوز این شماره‌ی نشریه زیر چاپ نرفته که هاشم شعبانی‌نژاد و هاشم راشدی، دو فعال سیاسی عرب، اعدام شدند.

در عین حال اما نفس آمدن روحانی مسلماً به معنی عقب‌نشینی حاکمیت از خط احمدی‌نژاد-جلیلی است. این است که حرکت‌هایی به تدریج از پایین شکل می‌گیرد. دیری نمی‌کشد که جنبش دست به ضدحمله بزند.

برخی وزرای روحانی که خوب از این پتانسیل اجتماعی خبردارند سعی به کمی گشایش فضا، به همان شیوه‌ی «مدبرانه» که انتظار می‌رود، دارند. اما با کوچکترین تلنگری از سوی حاکمیت معمولاً به سرعت به عقب فرار می‌کنند، چون کودکی که پشت مادرش قایم

می‌شود.

مثلاً وزیر ارشاد، علی جنتی، که گفتگو با الجزیره گفت می‌خواهد شاهد آزادی فیس‌بوک و سایر شبکه‌های اجتماعی اینترنتی باشد. اما هنوز حرف از دهانش نیامده بود که به او حمله کردند و مجبور به عقب‌نشینی شد.

یکی از سران اصلی حملات تندرویان به هرگونه «نرم‌روی» از سوی روحانی، غلامحسین محسنی اژه‌ای، دادستان کل کشور و سخنگوی قوه قضائیه است؛ چهره‌ای که از سال‌ها قبل به عنوان قاضی دادگاه کرباسچی، شهردار اصلاح‌طلب سابق تهران، به شدت نزد مردم منفور است.

اژه‌ای بود که به جنتی حمله کرد و مجبورش کرد عملاً حرفش را پس بگیرد.

از سوی دیگر، عبدالصمد خرم‌آبادی، دبیر کارگروه تعیین مصادق محتوای مجرمانه، از چهره‌های تندروی زمان احمدی‌نژاد است که هم‌چنان در سمت خود مانده. این او بود که در برنامه‌ی تلویزیونی «دیروز، امروز، فردا» به هر کس که از فیس‌بوک استفاده می‌کند تاخت و به علت یهودی بودن مارک زوکربرگ، بنیان‌گذار آن، این شبکه را صهیونیستی خواند (و البته توئیتر را هم





همین‌طور). او گفت از این شبکه‌ها نباید استفاده کرد همان‌طور که ورزشکاران ایرانی با هم‌تایان اسرائیلی‌شان مسابقه نمی‌دهند! این درحالی است که خیلی وزرای ارشد روحانی، از جمله جواد ظریف، وزیر خارجه، صفحات فیس‌بوک معروف دارند (بگذریم که دفتر خود خامنه‌ای هم در توئیتر صفحه دارد).

این وضعیت دولت «آشتی ملی» است. مقام مسئول سانسور اینترنت از زمان احمدی‌نژاد بر جای مانده و با این که در کمیته‌ای که بر صدر آن است خود حق رای ندارد می‌تواند سیاست‌ها را تعیین کند و در تلویزیون سراسری، وزاری دولت را به صهیونیسم متهم کند!

از سوی دیگر، مصطفی پورمحمدی، وزیر دادگستری این دولت اهل آشتی، احمد شهید، گزارشگر رسمی سازمان ملل را که روحانی و ظریف این‌قدر برایش دلبری می‌کنند، «فرد فاسد و عملی سیاسی» می‌نامد.

کار به جایی رسیده که علی یونسی، وزیر اطلاعات زمان خاتمی که از مشاورین نزدیک روحانی است، به دستگاه قضایی حمله می‌کند و می‌گوید مردم اعتماد خود را به آن دست داده‌اند.

سران جنبش سبز

یکی از گام‌های اصلی برای تشکیل دولت «آشتی ملی» قاعدتا می‌باید آزادی میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی، سران اصلاح‌طلب جنبش سبز، که بیش از سه سال است در حصر هستند، می‌بود. روحانی بارها قول‌هایی غیرمستقیم در این مورد داده بود و قرار بود شورای عالی امنیت ملی (که دبیرش، علی شمخانی، وزیر دفاع زمان خاتمی است) آن‌را پیگیری کند. چنین حرکتی می‌توانست پیروزی بزرگی برای او به حساب بیاید و نشان دهد که حداقل تمام طیف‌های اصلی رژیم پشت حکومت او گرد آمده‌اند.

دوباره این‌جا است که اژه‌ای وارد می‌شود.

او در آخرین کنفرانس خبری هفتگی خود مشخصاً به کروبی (که خبرنگاری در موردش پرسیده بود)

حمله کرد و گفت هیچ تغییری در وضعیتش حاصل نشده و تازه نظام خیلی هم به او و سایر «سران فتنه»، «ارفاق» کرده است. اژه‌ای بعد در کمال وقاحت گفت موسوی و کروبی هم می‌توانند مثل «هر مجرم دیگری» توبه و طلب استغفار کنند! (محمدتقی، پسر کروبی، در جواب گفت پدرش مقابل هیچ خدای زمینی توبه نمی‌کند).

بنابراین بر سر این مساله‌ی حساس می‌بینیم که بخش‌های محافظه‌کاری همچون اژه‌ای حاضر به آزاد کردن موسوی و کروبی نیستند چرا که آن‌را یک قدم عقب‌نشینی از سرکوب خونین جنبش انقلابی سال ۸۸ می‌دانند.

اما اگر این‌ها که خود از سران نظام بوده‌اند (تا چه برسد به بسیاری زندانیان سیاسی دیگر) قرار است آزاد نشوند چگونه می‌توان تصویری از گشایش سیاسی و فضای باز داد؟

دولت، تلاش‌هایی کرده است تا به صورت کنترل‌شده جای فعالیت بعضی احزاب خودی را باز کند. رحمانی فضل‌ی، وزیر کشور روحانی که اصول‌گرا است، مدتی پیش کنفرانسی با حضور تمام احزاب قانونی و فعال کشور ترتیب داد. حزب کروبی، اعتماد ملی، هم حضور داشت و رسول منتجب‌نیا از جانب آن شرکت کرد. اما در این‌جا نیز بیش از هر چیز غیبت دو نیروی اصلی اصلاح‌طلب به چشم می‌آمد: جبهه‌ی مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که هر دو به حکم قوه‌ی قضائیه محکوم و «منحل» شده‌اند. اصول‌گرایان از این فرصت استفاده کردند تا دوباره به «فتنه» حمله کنند.



حتی وقتی جبهه‌ی مشارکت فک پلمب دفترش را مدتی باز کرد تا به مسائلی با مالک ساختمان رسیدگی شود، نیروهای امنیتی هجوم آوردند و به سرعت آن‌را دوباره پلمب کردند. رسانه‌هایی همچون خبرگزاری فارس با زبان بسیار تند به این دو حزب اصلی اصطلاح‌طلبان (که اصل رهبری‌اش امروز یا در زندانند و یا در تبعید) حمله می‌کنند و دولت را از هرگونه همکاری با آن‌ها بر حذر می‌دارند.

گشایش از پایین

با این همه شکی نیست که فضای نفس کشیدن کمی راحت‌تر شده است و به تدریج حرکات‌هایی از پایین شکل می‌گیرد. دانشجویان و جوانان از روزنه‌های موجود برای جلو آمدن استفاده می‌کنند و بسیاری نشریات مستقل دانشجویی در مدت اخیر منتشر شده‌اند.

حتی وقتی مرضیه ابتکار، رئیس سازمان محیط زیست، کنفرانسی در مورد وضعیت محیط زیست کشور راه می‌اندازد، و بسیاری از فعالین جوان شرکت می‌کنند، رسانه‌های اصول‌گرا به وحشت می‌افتند. شبکه‌ی ۲ مجبور می‌شود در اخبار رسمی خود به این کنفرانس که امثال صادق زیباکلام هم در آن سخنرانی کردند حمله کند!

این نشان از واهمه‌های موجود از هرگونه حرکت اجتماعی می‌دهد و البته از اجتناب‌ناپذیر وقوع آن در دوره‌ی آینده.

مهمتر از آن اما داغ شدن دوباره‌ی تنور جنبش کارگری است. در ستون «از کارگران چه خبر؟» این شماره اخبار برخی مبارزات کارگری کنونی را، از یزد تا آذربایجان، می‌خوانید.

در این‌جا هم اما جا دارد به اژه‌ای اشاره کنیم که با قوی‌ترین لحن به کارگران حمله کرد و گفت اعتصاب کارگری اگر «بر خلاف نظم عمومی و امنیت ملی» باشد با قوی‌ترین برخورد روبرو می‌شود. این است صدای هراسان نظام از حرکت کارگران!

سقراط‌ها این بار شوکران نمی‌نوشند

روحانی در سخنرانی اخیر خود در جمع دانشجویان از آن‌ها خواسته بود که در نقد دولت جرات سقراط را به خرج دهند؛ یعنی همان فیلسوف شهیر یونانی که در دادگاه از

عقاید سنت‌شکنانه‌اش دفاع کرد حتی زمانی که او را با مرگ با نوشیدن شوکران مجبور کردند.

شکی نیست که سقراط‌هایی در حال ظهور از روزنه‌های مختلف جامعه‌ی جوانان ایران هستند. اما روحانی باید دو چیز را بخاطر داشته باشد:

(۱) این روحیه‌ی سقراطی باعث می‌شود

بیش از هر چیز علیه سیاست‌های اقتصادی و امنیتی دولت خود او به پا خیزند.

(۲) سقراط‌ها این‌بار با نوشیدن شوکران جان نمی‌دهند تا از صحنه کنار روند. آن‌ها به صحنه خواهند آمد تا او را به چالش بکشند. آینده‌ی ایران را جوانان و کارگران آن رقم خواهند زد.*

دارد همین منبع درآمدی را هم قطع می‌کند و حتی حاضر نشده کمک‌های دولتی را همسنگ با نرخ تورم افزایش دهد.

نتیجه شکاف روزافزون بین ثروتمندان و بقیه‌ی جامعه است. به گفته‌ی ناتالیا آلونسو، رئیس دفتر آکسفم در اتحادیه اروپا: «شکاف بین فقیر و غنی در انگلستان و اسپانیا می‌تواند به زودی همسان سودان جنوبی و یا پاراگوئه شود.»

این بار دیگر گفته‌ی معروف مارکس در مورد افزایش بدبختی برای طبقه کارگر را تایید می‌کند. گفته‌ای که به طور مداوم توسط مدافعان سرمایه‌داری و اصلاح طلبان در جنبش کارگری مسخره شده است. امروز، پیش بینی مارکس به عینه هر روز تایید می‌شود.

سرمایه‌داری به معنای رشد نابرابری است. با بحران، طبقه سرمایه‌دار به دنبال افزایش کار بدون مزد بیشتری از طبقه کارگر است. سرمایه‌داری به دنبال حمله به «دستمزد اجتماعی» و دولت رفاه است. به همین دلیل آنها در حال برنامه ریزی برای کاهش هزینه‌های عمومی به سطح سال ۱۹۴۸ هستند. به بیان دیگر، همه اصلاحاتی که ما در دوران پس از جنگ به دست آورده بودیم قرار است نابود شود.

اتحادیه‌های کارگری به جای دفاع باید دست به تهاجم بزنند. به جای معامله برای کاهش دستمزدها باید عمل هماهنگ موثر سازمان دهند. این به معنای مرتبط ساختن تمام مبارزات با یکدیگر است. بالاتر از همه، آن‌ها باید مبارزه بر سر دستمزدها و شرایط را به نیاز برای سرنگونی سرمایه‌داری پیوند دهند.

تنها با چنین برنامه‌ای می‌توانیم جنبشی بسازیم تا بتوانیم از این دولت ائتلافی ثروتمندان و جامعه‌ی رقابت تا سر حد مرگ رهایی یابیم. این به معنی مبارزه برای سیاست‌های سوسیالیستی است.

منبع: «سوسیالیست اپیل» (اعتراض سوسیالیستی)، نشریه‌ی مارکسیست‌های بریتانیا، چهار فوریه ۲۰۱۴



جهان تحت حکومت ۵۸ میلیاردی

بالادست‌های ثروتمند از فقرا راهزنی میکنند

راب سوئل

ترجمه‌ی روناک بهروز

در بریتانیا سوپر ثروتمندانی زندگی ما را کنترل می‌کنند که تعدادشان به انگلستان دست هم نمی‌رسد. براساس آماری که سازمان خیریه‌ی آکسفم منتشر کرده، تنها ۵۸ میلیاردی بالای جهان که می‌شود همه‌شان را به راحتی در یک اتوبوس دو طبقه جا داد، صاحب ثروتی هستند که بیش از نصف ثروت کل جمعیت دنیا است.

ثروتمندان در حال پرکردن جیب‌های خود هستند. در حالی که یک درصد بالای جمعیت در بریتانیا اکنون ۱۰ درصد کل دستمزدها را دریافت می‌کنند، ۰۵ درصد پایانی تنها ۸۱ درصد را دریافت می‌کند.

آمار مرکز «های پی» نشان می‌دهد که دستمزد متوسط حدود ۲۶۵۰۰ پوند است اما روسای صد شرکت بزرگ بورس لندن در سال ۲۰۱۲ هر کدام به طور متوسط ۴/۳ میلیون دلار درآمد داشتند. با این‌که بیشتر کارگران

حتی قادر به کسب «متوسط دستمزد» هم نیستند، این بدین معناست که رئیس و روسای رده بالا تنها باید ۲۴ ساعت کار کنند تا بیش از درآمد کارگر متوسط در طول سال را بدست بیاورند.

درآمد پیش از مالیات شرکت تسکو در سال مالی گذشته ۲ میلیارد پوند بود و ۱/۲ میلیون پوند آن به رئیسش، فیلیپ کلارک، پرداخت شد. سنزبری ۸۸۷ میلیون پوند درآمد داشت و به رئیسش، جاستین کینگ، ۴/۳ میلیون پوند داد. هیچ کدام از این شرکتها دستمزد «قابل زندگی» به کارفرمایان نمی‌دهد و این‌ها تازه باید بروند اعتبار مالیاتی دریافت کنند. یعنی این‌که مالیات‌های ما با بالا کشیدن پایین‌ترین دستمزدها یارانه‌ای برای سودهای آن‌ها است.

تعداد فقرای کارگر به همان سرعتی افزایش می‌یابد که استانداردهای زندگی سقوط می‌کند. طبق پژوهش‌ها، حدود یک پنجم از کسانی که از کمک‌های غذایی استفاده می‌کنند به علت کمبود درآمد مجبور به این کار هستند. میلیونها نفر برای زنده ماندن به اعتبار مالیاتی وابسته هستند. اما دولت ائتلافی





سال ۲۰۱۴ و ارواح ۱۹۱۴

آلن وودز

ترجمه‌ی مصطفی یساری

خورشید سال جدید که طلوع می‌کند، خاطرات «سال نویی» دیگر، درست یک قرن پیش، زنده می‌شوند. طلوع ۱۹۱۴؛ زمانی که میلیون‌ها نفر انگار که در خواب باشند به سوی ورطه روان بودند.

در روز سال نوی آن سال، کمتر کسی فکر آن‌چه در راه بود می‌کرد. صد سال از نبرد واترلو گذشته بود و خاطره‌ی جنگ محو شده بود - حداقل در بریتانیا. جنگ در آفریقای جنوبی تخصص کوچکی بیش نبود و به پیروزی خاتمه یافته بود. آن امپراتوری که خورشید هرگز در آن غروب نمی‌کرد انگار در برتری جهانی خود تضمین شده بود.

البته آن سوی دریای مانش، داستان دیگری بود. خاطرات جنگ فرانسه و پروس و اشغال آلساس-لورن به دست آلمان هنوز پابرجا بود. ارتش تشنه‌ی انتقام بود اما در خیابان‌های مونتمارتر، کافه‌ها به راه بودند و جنگ چشم‌اندازی زودرس به نظر نمی‌آمد.

در بخش اعظم قرن ۱۹م، انجیل بورژوازی لیبرالیسم بود، ابزار سیاسی باوری محکم که عروج سرمایه‌داری، ترقی بشری را تضمین می‌کند. بیشتر کشورهای اروپای غربی از دوره‌ای از رفاه اقتصادی گذشته بودند که انگار می‌رفت تا همیشه پابرجا بماند. فن‌آوری جدید (تلفن، کشتی بخار، راه‌آهن) نقشی بسیار انقلابی‌تر از اینترنت در زمان ما، در نزدیک کردن جهانیان به همدیگر ایفا کرده بود.

صلح و رفاه حالت عادی اوضاع دانسته می‌شد: «امروز بهتر از دیروز و فردا بهتر از امروز». بسیاری باور داشتند که اقتصادهای اروپا به قدری در هم ادغام شده‌اند که جنگ غیرممکن است. توسعه‌ی سریع علم و فن‌آوری اثبات راهپیمایی ثابت‌قدم ترقی بود و تضمین آهنین برتری تمدن غرب. با این همه در اوت ۱۹۱۴، این روای زیبا در کابوسی هراسناک خاتمه یافت. خرد جای خود را به بی‌خردی داد. اروپا و کل جهان به رقص مخوف مرگ سقوط کردند.

یک‌شبه همه چیز به عکس خود بدل شد. فن‌آوری مدرن که زمانی عامل قدرتمند ترقی بود به وسیله‌ی تولید شیطانی‌ترین سلاح نابودی بدل شد و در سطحی هراسناک،

خرابی بی‌سابقه به بار آورد. به جای تجارت آزاد، همه‌جا دیوارهای حمایت‌گرایی بالا رفت. به جای لیبرالیسم و دموکراسی به میلیتاریسم و نظامی‌گری و دیکتاتوری به شکل علنی یا بزک‌کرده رسیدیم. حداقل نه میلیون نفر جان خود را در «کشتار بزرگ» از دست دادند.

دلایل جنگ

از این همه معمولاً این نتیجه گرفته می‌شود که جنگ و تخاصم نتیجه‌ی ناگزیر تهاجمی بودن طبیعی گونه‌ی بشر (یا مردان، اگر حرف بعضی فمینیست‌ها را باور کنیم) است. در واقعیت اما این توضیح هیچ چیزی را توضیح نمی‌دهد. اگر انسان‌ها طبیعتاً تهاجمی‌اند، چرا همیشه مشغول جنگ نیستیم؟ چرا جامعه خود را تکه تکه پاره نمی‌کند؟

در واقعیت، وقوع هر چند وقت یک‌بار جنگ خبر از تنش‌های موجود در جامعه‌ی طبقاتی می‌دهد که گاه به نقطه‌ای خطرناک می‌رسند که در آن، تناقض‌ها تنها از طرق خشونت‌بار قابل حل هستند. کلاس‌ویترز این فکر را در گذشته‌ی معروف خود توضیح می‌دهد: «جنگ تنها ادامه‌ی سیاست از طرق دیگر است.» برای توضیح دلایل جنگ جهانی اول (که ما در مقالات بعدی در جزئیات به آن می‌پردازیم)،

روش علمی تحلیل مارکسیستی ضروری است.

این جنگ در تحلیل نهایی محصول عروج دیر هنگام آلمان بود که دیرتر از بریتانیا و فرانسه وارد راه سرمایه‌داری شده بود. این عروج، تناقضات جدید و غیر قابل تحملی ایجاد کرد. آلمان میان رقبای قدرتمندی که از مزایای امپراتوری برخوردار بودند گیر آمده بود و دست آن‌ها بر گلولی او چنگ می‌زد. طبقه‌ی حاکمه در برلین پس از دستیابی به پیروزی آسان بر فرانسه در سال ۱۸۷۱ به دنبال بهانه برای جنگی بود که به آن امکان غلبه بر اروپا و کسب اراضی و بازار و مستعمره دهد.

آیا با این حساب باید آلمان را مسئول جنگ بدانیم؟ این تصور که می‌توانیم تقصیر جنگ را بر دوش کشوری مشخص بیاندازیم غلط و سطحی‌نگرانه است. همانطور که مقصر دانستن کشوری بر این اساس که «تیر اول را که شلیک کرد» درست نیست. ارتش آلمان، بلژیک را اشغال کرد و بدون شک این تجربه‌ای دهشتناک برای مردم بلژیک بود. اما بسیار دهشتناک‌تر، زجر میلیون‌ها نفر از بردگان مستعمراتی در کنگو بود که تحت حکومت «بلژیک کوچک بیچاره» بودند.

امپریالیست‌های فرانسه می‌خواستند اراضی آلساس و لورن را پس بگیرند که آلمان در سال ۱۸۷۱ تصاحب کرده بود. اما آن‌ها در ضمن می‌خواستند راین‌لند را تصاحب کنند و مردم آلمان را تحت ستم و چپاول قرار دهند، چنان‌که بعدها در معاهده‌ی ورسای دیدیم. امپریالیست‌های بریتانیا درگیر «جنگی دفاعی» بودند - یعنی جنگی برای دفاع از موقعیت ممتازشان به عنوان بزرگ‌ترین راهزن امپریالیست در جهان که میلیون‌ها هندی و آفریقایی را در بردگی مستعمراتی خود نگاه داشته بود. در مورد تک تک کشورهای متخاصم، از بزرگ‌ترین تا کوچک‌ترین، می‌توانیم همین محاسبات کلبی‌مسلکانه را پیدا کنیم.

به عقب که بر می‌گردیم، و به لطف مزیتی که نگاه به گذشته به ما اعطا می‌کند، درک دلایل فاجعه‌ی ۱۹۱۴ دشوار نیست. عوامل بسیار دیگری هم در کار بودند همچون تخصم بین روسیه و اتریش-مجارستان برای برتری در منطقه‌ی بالکان و آمال حکومت تزارها برای فتح قسطنطنیه از دستان لرزان امپراتوری رو به موت عثمانی. توحش خونین جنگ‌های بالکان ۱۳-۱۹۱۴ هشدار بود و قدرت‌های

بزرگ در چند نوبت پیش از ۱۹۱۴ تا نزدیکی جنگ رفتند.

با این همه، علیرغم تمام نشانه‌های هشدار، خیلی‌ها فکر می‌کردند جنگی در کار نخواهد بود. بریتانیا و آلمان بزرگ‌ترین شرکای تجاری یکدیگر پس از آمریکا بودند. مگر می‌شود به جنگ یکدیگر بروند؟ حتی هنوز که صد سال گذشته، بعضی دانشگاهیان محترم (خدا ما را از دانشگاهیان محترم نجات دهد!) می‌گویند «جنگ بزرگ» اصلاً لازم نبود و می‌شد راه‌حلی دیپلماتیک پیدا کرد تا کلی زحمت غیرضروری از دوش انسانیت برداشته شود و همه با خوبی و خوشی زندگی کنند.

صد سال پس از «کشتار بزرگ»، نه فقط نزد دوستان دانشگاهی محترم‌مان و نه فقط میان صلح‌طلبان احساسی که در ضمن برای سیاستمداران بورژوا، رسم شده است که دریا دریا اشک تمساح در مورد «بی‌فایده‌ی جنگ»، از دست رفتن بیهوده‌ی زندگی و غیره و غیره ریخته شود. به ما می‌گویند که باید «از تاریخ یاد گرفت» تا هرگز تکرار نشود. این واقعیت که هر روز هزاران نفر همچنان در میدان جنگ کشته می‌شوند ظاهراً از منظر توجه‌شان می‌گذرد. حداقل پنج میلیون نفر در کنگو جان داده‌اند که نشان می‌دهد هگل چقدر درست می‌گفت وقتی که نوشت تنها یک درس می‌توان از تاریخ گرفت و آن هم این‌که هیچ‌کس هیچ‌چیز از آن یاد نگرفته است.

ایکاش می‌شد اداره‌ی مسائل جهانی را از دستان ناکارآمد سیاستمداران و بانک‌دارها و ژنرال‌ها گرفت و به خانم‌ها و آقایان آموخته و بسیار خردمند دانشگاه‌ها سپرد! ایکاش می‌شد دست لطیف خرد بر جهان حکمرانی کند! او که جهان چه جای پرسعداتی می‌بود! متأسفانه، کل مسیر تاریخ بشر، حداقل در ده هزاره‌ی پیش، نشان داده که زندگی نوع بشر هرگز تحت حکومت خرد پیش نرفته است. هگل در زمان خود به این مسأله اشاره کرد. او علیرغم تعصبات ایده‌آلیستی‌اش اغلب به حقیقت نزدیک می‌شد، از جمله زمانی که نوشت منافع بر زندگی کشورها حکومت می‌کند و نه خرد.

چرا در دوره‌ی اخیر جنگ جهانی دیگری نداشته‌ایم؟

آیا می‌توان تشابهات مفیدی بین اوضاع سال ۱۹۱۴ و اوضاع کنونی پیدا کرد؟ قیاس‌های تاریخی درون محدوده‌هایی مشخص می‌توانند

مفید باشند اما همیشه باید این محدودیت‌ها را خوب به خاطر داشته باشیم. آری، تاریخ خود را تکرار می‌کند اما این تکرار هیچوقت دقیقاً مثل گذشته نیست.

مهم‌ترین تشابه این است که امروز تناقضات سرمایه‌داری بار دیگر به شیوه‌ای انفجاری در سطح جهانی سر بلند کرده‌اند. دوره‌ی بلندی از گسترش سرمایه‌داری (که شباهت‌های خیره‌کننده‌ای با دوره‌ی پیش از جنگ جهانی اول دارد) در سال ۲۰۰۸ به پایانی چشمگیر رسید. ما اکنون درگیر جدی‌ترین بحران اقتصادی در تمام تاریخ ۰۰۲ ساله‌ی سرمایه‌داری هستیم.

بر خلاف نظریه‌های اقتصاددانان بورژوا، جهانی‌سازی تناقضات بنیادین سرمایه‌داری را از میان نبرد. تنها آن‌ها را در سطحی بسیار وسیع‌تر از پیش بازتولید کرد: جهانی‌سازی اکنون خود را به صورت بحران جهانی سرمایه‌داری نشان می‌دهد. دلیل بنیادین بحران دقیقاً همان است که در سال ۱۹۱۴ بود: شورش نیروهای مولده در مقابل دو مانع بنیادین که جلوی پیشرفت بشری را گرفته‌اند: مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و دولت-ملت.

مارکسیست‌های سابق مثل اریک هابزبام می‌گفتند جهانی‌سازی به تخصم کشورها پایان می‌دهد. کارل کائوتسکی رویزیونیست هم صد سال پیش عین همین حرف را می‌زد. جنگ جهانی اول توخالی بودن این تئوری را نشان داد. و وضعیت جهان ما در سال ۲۰۱۴ بلاهت‌نور-رویونیسم هابزبام را نشان می‌دهد. می‌توانیم ببینیم که لنین چه قدر عمیق‌تر بود؛ کتاب کلاسیک او، «امپریالیسم، بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری»، هنوز به همان تازگی و مفیدی همان زمانی که نوشته شد است.

اما تفاوت‌های مهمی هم در کار است. امپریالیست‌ها در دو نوبت کوشیدند تناقضات‌شان را با جنگ حل کنند: ۱۹۱۴ و ۱۹۳۹. چرا نه دوباره؟ در واقع، تناقضات بین امپریالیست‌ها اکنون به قدری تند و تیزند که در گذشته منجر به جنگ می‌شد. باید این سوال را پرسید: چرا دنیا دوباره عازم جنگ نمی‌شود؟



پاسخ، تغییر توازن قوا در سطح جهانی است. دلیلی ندارد آلمان بلژیک را اشغال کند یا آلساس-لورن را تصاحب کند، به این دلیل ساده که آلمان همین حالا کل اروپا را از طریق قدرت اقتصادی خود در سیطره دارد. تمام تصمیمات مهم را مرکل و بانک مرکزی آلمان می‌گیرند و هنوز یک گلوله هم شلیک نشده است. شاید فرانسه بتواند جنگی برای استقلال ملی از چنگال آلمان آغاز کند؟ مطرح کردن این سوال برای نشان دادن بلافاصله‌ی خزعبل بودنش کافی است.

واقعیت این‌جا است که کوتوله‌دولت‌های کهن اروپا مدت‌ها است دیگر هیچ نقش مستقلی در جهان بازی نمی‌کنند. این است که بورژوازی اروپا مجبور به تشکیل «اتحادیه‌ی اروپا» شد تا تلاش کند در صحنه‌ی جهانی با آمریکا و روسیه و حالا چین رقابت کند. اما جنگی بین اروپا و هر یک از دولت‌هایی که در بالا نام بردیم به کلی غیرممکن است. از همه‌ی دلایل دیگر که بگذریم، اروپا فاقد ارتش و نیروی دریایی و هوایی است. آن ارتش‌هایی هم که وجود دارند تحت سیطره‌ی بخیلانه‌ی طبقات حاکم مختلف هستند که پشت سر «وحدت» اروپا، همچون گربه‌هایی که در گونی گیر آمده‌اند برای دفاع از «منافع ملی» خود می‌جنگند.

از نقطه نظر نظامی، هیچ کشوری نمی‌تواند در مقابل قدرت نظامی عظیم آمریکا قد علم کند. اما این قدرت هم محدودیت‌های خودش را دارد. تناقضات آشکاری بین آمریکا، چین و ژاپن در اقیانوس آرام موجود است. در گذشته چین وضعیتی منجر به جنگ می‌شد. اما چین دیگر کشوری ضعیف و عقب‌مانده و نیمه‌مستعمراتی نیست که بتوان آن‌را به راحتی اشغال کرد و تحت انقیاد مستعمراتی قرار داد. این کشور اکنون قدرت رو به رشد اقتصادی و نظامی است که دارد خودی نشان می‌دهد و بر منافعش تاکید می‌کند.

آمریکا در عراق و افغانستان ناکام مانده و نتیجه‌ی اعمال

خودش را دیده. این کشور قادر به دخالت در سوریه نبود. چگونه حتی می‌تواند به فکر جنگ با کشوری مثل چین باشد وقتی قادر به پاسخ دادن به تحریک‌های مداوم کره‌ی شمالی نیست؟ مساله‌ای بسیار مشخص روبروی ما قرار گرفته است.

جنگ و انقلاب

پیش از سال ۱۹۱۴، رهبران جنبش کارگری در اروپای غربی توهومات بورژوازی را در اشتراک داشتند. رهبران سوسیال دموکرات در کلام دم از افکار سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی می‌زدند و اول ماه مه که می‌شد سخنرانی‌های خیلی رادیکال‌نما و حتی انقلابی می‌کردند اما در عمل چشم‌انداز انقلاب سوسیالیستی را به نفع رفورمیسم کنار گذاشته بودند: یعنی به نفع این باور که می‌توانند به صورت صلح‌آمیز و تدریجی و بی‌دردسر، در آینده‌ای دور دست، سرمایه‌داری را به سوسیالیسم بدل کنند.

سوسیال دموکرات‌ها (که در آن زمان شامل لنین، تروتسکی، رزا لوکزامبورگ و کارل لیبنکخت هم می‌شدند) در تک تک کنگره‌های بین‌المللی خود به قطع‌نامه‌هایی رای دادند که وعده می‌داد انترناسیونال مخالف هرگونه تلاش امپریالیست‌های برای آغاز جنگ خواهد بود و حتی از موقعیت برای سازمان‌دهی مبارزه‌ی انقلابی علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم استفاده خواهد کرد.

تمام رهبران انترناسیونال دوم (به استثنای رهبران احزاب روسیه، صربستان و ایرلند) با حمایت از طبقه‌ی حاکمه‌ی «خودشان»

رزا لوکزامبورگ و کارل لیبنکخت



به دلایل «میهن‌دوستانه» به طبقه‌ی کارگر خیانت کردند تا ننگ ابدی را نثار خود ساخته باشند. در نتیجه، میلیون‌ها کارگر لباس جنگ پوشیدند و محکوم به مرگ در کشتارگاه‌های گل‌آلود فلاندرز شدند. فریاد «کارگران جهان متحد شوید» طرفه‌ای تلخ می‌نمود؛ اکنون، کارگران آلمانی و فرانسوی و روس برای منافع اربابان خود، یکدیگر را با تفنگ و سرنیزه به کام مرگ می‌فرستادند. به نظر شاهد اوضاعی به کلی نومیدکننده بودیم. اما جنگ امپریالیست‌ها با انقلاب خاتمه یافت.

انقلاب روسیه راهی پیش روی بشریت گذاشت: راهی برای نجات از جنگ و فقر و زجر. اما فقدان رهبری انقلابی در سطح بین‌المللی باعث شد این موقعیت در کشوری پس از کشور دیگر از میان برود. نتیجه، بحرانی جدید بود و جنگ امپریالیستی دیگری که حتی دهشتناک‌تر از قبلی بود و منجر به مرگ ۵۵ میلیون نفر شد و تا پای فروپاشی تمدن بشری پیش رفت.

دو جنگ جهانی کافی بود تا ثابت شود نظام سرمایه‌داری به کلی پتانسیل خود برای پیشرفت را از دست داده است. اما، چنان‌که لنین می‌گفت، سرمایه‌داری همیشه راهی از دل حتی عمیق‌ترین بحران اقتصادی پیدا می‌کند مگر این‌که به دست طبقه‌ی کارگر سرنگون شود. آن‌چه لنین در سال ۱۹۲۰ به عنوان امکانی نظری دید پس از سال ۱۹۴۵ واقعا صورت گرفت. در نتیجه‌ی مجموعه‌ی غریبی از شرایط تاریخی، نظام سرمایه‌داری وارد دوره‌ی جدیدی از رشد و شکوفایی شد. چشم‌انداز انقلاب سوسیالیستی، حداقل در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، به تاخیر انداخته شد.

درست مثل دو دهه‌ی پیش از ۱۹۱۴، بورژوازی و توجیه‌گرانش مست توهومات بودند. و درست مثل آن دفعه، رهبران جنبش کارگری این توهومات را تکرار می‌کردند. آن‌ها حتی پیش از گذشته، هرگونه وانمود به دفاع از سوسیالیسم را کنار گذاشتند و «بازار» را تمام و کمال در آغوش کشیدند. اما اکنون حلقه دوباره کامل گشته است. در سال ۲۰۰۸، حاصل زحمات‌شان خاکستر شد. مثل سال ۱۹۱۴، تاریخ با گستاخی آن‌ها را از خواب خوش بلند کرد.

خیلی از چپ‌ها می‌پرسیدند اگر چنین بحران عمیقی برقرار است چرا توده‌ها برنخاسته‌اند. جواب ما به کسانی که چنین سوال‌هایی می‌پرسند اشاره به سال ۱۹۱۴ است. چرا آن بحران بلافاصله منجر به جنبشی انقلابی نشد؟ چرا کارگران با اشتیاق زیر پرچم گرد آمدند؟ در این جا منطق رسمی و کلی‌گویی‌هایی انتزاعی پاسخی نمی‌دهد. تنها دانش دیالکتیک می‌تواند نوری بر این سوال بتاباند.

بر خلاف ایده‌آلیست‌ها که فکر می‌کنند آگاهی انسانی، نیروی پیش‌برنده‌ی تمام ترقی است، ماتریالیسم دیالکتیک توضیح می‌دهد که آگاهی انسانی به شدت محافظه‌کارانه است. مردان و زنان همیشه به آن چه آشنا است چنگ می‌زنند: سنت، عادت و روتین چون وزنه‌ای سنگین به دست و پای مغز غل و زنجیر شده‌اند. سرمایه‌داری منجر به عادت اطاعت در تمام عمر می‌شود که به سادگی از مدرسه به خط تولید کارخانه و آن‌گاه به پادگان منتقل می‌شود.

طبقه‌ی حاکمه هزار راه برای شکل دادن آگاهی دارد: مدرسه، کلیسا، رسانه‌های دسته‌جمعی و مهم‌تر از همه، آن نیروی نامرئی اما قدرتمندی که ما «افکار

عمومی» می‌نامیم. توده‌ها همیشه راه «کم‌ترین مقاومت» را طی می‌کنند تا زمانی که ضربه‌ی سنگین رویدادها آن‌ها را وادار کند ارزش‌ها و اخلاق و مذهب و باورهایی که در تمام طول زندگی، تفکرشان را شکل داده است زیر سوال ببرند.

این روند زمان می‌برد. خطی صاف نیست و پر است از تناقض. همان سربازانی که در اوت و سپتامبر ۱۹۱۴ پرچم تکان می‌دادند و سرودهای میهن‌پرستانه می‌خواندند، سه یا چهار سال بعد، پرچم سرخ را به دست گرفتند و سرود انترناسیونال می‌خواندند. دریایی عظیم بین این دو پدیده است - دریایی پر از زجر و وحشت و مرگ بسیار. این درسی سخت بود اما درسی که خوب فراگرفته شد.

امروز چه؟ جنگی در کار نیست، حداقل نه به شکل سال ۱۹۱۴. اما از نقطه نظر تاریخ،

سال ۲۰۰۲ نقطه عطفی به بزرگی همان سال خواهد بود. روند بزرگ یادگیری آغاز شده است. آیا به نظر شما زیادی کند است؟ اما تاریخ طبق قوانین خود و با سرعت خود حرکت می‌کند و نمی‌توان با ناشکیبایی آن‌را تسریع کرد.

هگل، در سال ۱۸۰۶ که مشغول پایان «سفر مکاشفه‌ی» بزرگ خود، کتاب «پدیده‌شناسی ذهن»، بود، ناپلئون را دید که سوار بر اسب

«ما همیشه در بیغوله‌ها و میان ویرانی‌ها زیسته‌ایم. تا مدتی خواهیم دانست که چگونه سرکنیم. چرا که، نباید فراموش کنی، که ما در ضمن می‌توانیم بسازیم. این ماییم که این قصرها و شهرها را، این‌جا در اسپانیا و در آمریکا و همه‌جا، ساخته‌ایم. ما، کارگران، آن‌چه را از میان رفته دوباره بر پا می‌کنیم. و این بار بهتر از گذشته. ما به هیچ وجه از ویرانی نمی‌ترسیم. ما زمین را به ارث می‌بریم. هیچ شکی در این مورد نیست. بورژوازی می‌تواند جهان خود را منفجر و نابود کند و آن‌گاه از صحنه‌ی تاریخ خارج شود. ما، همین‌جا در قلب‌هایمان، جهان نوینی با خود حمل می‌کنیم. آن جهان همین لحظه در حال رویش است.»

از خیابان‌های شهر ینا می‌گذشت. این‌جا بود که فریاد زد: «من روح جهان را سوار بر اسب دیده‌ام!» انجیل می‌گوید: «آنان چشم دارند اما نمی‌بینند.» به اطراف خود نگاه کنید! آیا همین الان شاهد تغییر اوضاع را نمی‌بینید؟ در خیابان‌های استانبول و آتن، سائو پائولو و مادرید، قاهره و لیسبون، توده‌ها حرکت را آغاز کرده‌اند.

امروز می‌توانیم بگوییم که روح جهان نوین همه‌جا به حرکت افتاده؛ نه به شکل یک فرد قهرمان که به شکل هزاران نفر قهرمانان بی‌نام: مردان و زنانی که، با ضرباهنگ خودشان، به نتایج جدید می‌رسند و دست به حرکت می‌زنند تا سرنوشت خود را به دست خود بگیرند.

لنین می‌گفت: «سرمایه‌داری وحشت بدون پایان است.» تلاطمات خونینی که سراسر

جهان را پر می‌کنند نشان می‌دهند که او درست می‌گفت. اخلاق‌گرایان طبقه متوسط در مواجهه با این وحشت‌ها گریه و زاری می‌کنند اما خبر از دلایل آن‌ها ندارند تا چه برسد به راه‌حل. صلح‌طلبان، «سبزها» و فمینیست‌ها و سایرین به نشانه‌ها اشاره می‌کنند اما نه به دلیل بنیادین که در نظام اجتماعی بیماری خوابیده که نقش تاریخی خود را تمام کرده است.

وحشت‌هایی که در مقابل خود می‌بینیم تنها نشانه‌های بیرونی نفیر مرگ سرمایه‌داری‌اند. اما این‌ها در ضمن درد زایش جامعه‌ی نوینی هستند که تقلا می‌کند تا پا به دنیا بگذارد. وظیفه‌ی ما این است که این درد را تمام کنیم و تولد جامعه‌ای جدید و واقعا انسانی را تسریع بخشیم.

یک روز به دوروتی، انقلابی اسپانیایی، گفتند: «اگر پیروز شوی، بر کپه‌ای از ویرانی تکیه خواهی زد.» دوروتی در پاسخ گفت:

«ما همیشه در بیغوله‌ها و میان ویرانی‌ها زیسته‌ایم. تا مدتی خواهیم دانست که چگونه سرکنیم. چرا که، نباید فراموش کنی، که ما در ضمن می‌توانیم بسازیم. این ماییم که این قصرها و شهرها را، این‌جا در اسپانیا و در آمریکا و همه‌جا، ساخته‌ایم. ما، کارگران، آن‌چه را از میان رفته دوباره بر پا می‌کنیم. و این بار بهتر از گذشته. ما به هیچ وجه از ویرانی نمی‌ترسیم. ما زمین را به ارث می‌بریم. هیچ شکی در این مورد نیست. بورژوازی می‌تواند جهان خود را منفجر و نابود کند و آن‌گاه از صحنه‌ی تاریخ خارج شود. ما، همین‌جا در قلب‌هایمان، جهان نوینی با خود حمل می‌کنیم. آن جهان همین لحظه در حال رویش است.»

لندن، ۶ ژانویه ۲۰۱۴

منبع: «در دفاع از مارکسیسم»، وبسایت گرایش بین‌المللی مارکسیستی)

www.marxist.com

هفت ژانویه ۲۰۱۴



موج مد

بزنگاه اقتصادی و جنبش کارگری جهانی

ما این مقاله را از متن انگلیسی آن ترجمه کرده‌ایم که در کتاب «پنج سال اول انترناسیونال کمونیستی» آمده است. این کتاب، مجموعه مقالاتی از تروتسکی است که پس از جنگ جهانی دوم، توسط هم‌سنگران او در نیویورک، گردآوری و منتشر شد.

- مبارزه طبقاتی

گرفته است. چنان‌که می‌بینید نویسنده در این‌جا به راحتی سیاست‌های مختلف را مطرح و گاه به نقد می‌کشد چرا که هنوز خبری از خفقان استالینیستی و سرکوب نظرات مخالف درون جنبش کمونیستی نبود.

اهمیت اصلی این مقاله بحث در مورد رابطه‌ی شرایط اقتصادی با وضعیت پیشروی جنبش کارگری است و نتایج اصلی آن امروز هم همانقدر اعتبار دارند که ۹۲ سال پیش.

در راستای ترجمه‌ی مقالات مارکسیسم کلاسیک، این شماره مقاله‌ای از لئون تروتسکی را تقدیم‌تان می‌کنیم که، تا آن‌جا که ما می‌دانیم، برای اولین بار به فارسی عرضه می‌شود. تروتسکی این مقاله را در شرایطی حساس برای جنبش کمونیستی جهانی می‌نویسد؛ شرایطی که در آن پیروزی انقلاب در کشورهایی کلیدی همچون آلمان روی موضوع کمینترن، انترناسیونال کمونیستی، قرار

عظیم طبقه‌ی کارگر به نظر می‌آمدند. این بود که به باصطلاح «بحران» در انترناسیونال سوم رسیدیم. چنان‌که گفتیم، در حال حاضر، نقطه‌ی تغییر به روشنی معلوم است. حمله‌ی انقلابی توده‌های کارگر در دست تدارک است. چشم‌اندازهای مبارزه بیشتر و بیشتر گسترده می‌شوند.

این سلسله مراتب محصول دلایل پیچیده‌ای از انواع مختلف است؛ اما در بنیان، ریشه‌ی آن در زیگ‌زاگ‌های تند و تیز بزنگاه اقتصادی است که همسان است با رشد سرمایه‌داری در دوره‌ی پس از جنگ.

خطرناک‌ترین ساعات بورژوازی اروپا در دوره‌ی عقب کشیدن ارتش‌ها از جنگ از راه رسید؛ زمانی که کارگران فریب‌خورده به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند و دوباره در کندهای تولید مشغول می‌شدند. اولین ماه‌های پس از جنگ، دشواری‌های بزرگی با خود داشتند که به استحکام مبارزه‌ی انقلابی

پیش‌بینی این‌که این موج‌ها عظیم‌الجثه خواهند بود و همه‌جا را زیر سایه‌ی خود فرا خواهند گرفت یا نه، غیرممکن است. اما هیچ شکی نیست که منحنی جنبش انقلابی به وضوح رو به بالا می‌رود.

خطرناک‌ترین دوره‌ی حیات سرمایه‌داری اروپا در اولین سال پس از جنگ (۱۹۱۹) بود. بالاترین لحظه‌ی مبارزه‌ی انقلابی در ایتالیا (روزهای سپتامبر ۱۹۲۰) در زمانی صورت گرفت که حادثه‌ترین لحظه‌های بحران سیاسی در آلمان، انگلستان و فرانسه به نظر فی‌الحال پشت سر گذاشته شده بودند. رویدادهای ماه مارس امسال در آلمان بازتاب متاخری از دوره‌ی انقلابی بودند که گذشته بود و نه آغاز دوره‌ی جدید. در سال ۱۹۲۰، سرمایه‌داری و دولت‌ش، پس از تحکیم اولین مواضع خود، دست به حمله زده بودند. آن‌گاه بود که جنبش توده‌های کارگر مشخصه‌ای دفاعی به خود گرفت. احزاب کمونیست مطمئن شدند که در اقلیت هستند و گاه به نظر منزوی از اکثریت

لئون تروتسکی

ترجمه‌ی آرش عزیز

۲۵ دسامبر، ۲۰۱۳

جهان سرمایه‌داری وارد دوره‌ای از رشد اقتصادی می‌شود. دوره‌های شکوفایی معمولاً جای خود را به دوره‌های رکود می‌دهند و برعکس - این از قوانین ارگانیک جامعه‌ی سرمایه‌داری است. دوره‌ی شکوفایی کنونی به هیچ وجه به معنای برقراری موازنه در ساختار طبقاتی نیست. بحران اغلب به رشد روحیه‌های آنارشینیستی و رفورمیستی در میان کارگران کمک می‌کند. شکوفایی کمک می‌کند توده‌های کارگران گرد هم آیند.

(یک)

نشانه‌های موج مد جدید انقلابی اکنون در جنبش کارگری اروپا ظاهر شده‌اند.

کمک کرد. اما دار و دست‌های بورژوازی حاکم خود را به موقع اصلاح کردند و سیاست عظیم مالی و دولتی‌ای پیش گذاشتند که هدفش تخفیف بحران پایان جنگ بود. بودجه‌ی دولتی همچنان به همان اندازه‌ی عظیم زمان جنگ باقی ماند؛ خیلی شرکت‌ها مصنوعاً به کار خود ادامه دادند؛ خیلی قراردادهای تمدید شدند تا از بیکاری جلوگیری شود؛ آپارتمان‌ها به قیمت‌هایی به اجاره رفتند که باعث شد تعمیر ساختمان‌ها ممکن نباشد؛ دولت از بودجه‌اش برای واردات نان و گوشت، یارانه در نظر گرفت. به بیان دیگر، بدهی ملی تلنبار شد، واحد پول رقیق شد، بنیادهای اقتصاد زیر سوال رفتند - همه‌ی این‌ها با یک هدف سیاسی: به درازا کشیدن رفاه تجاری-صنعتی مصنوعی سال‌های جنگ. این بود که محافل رده‌بالای سرمایه‌داران فرصت یافتند تجهیزات فنی بزرگ‌ترین کارخانه‌ها را احیا کنند و آن‌ها را با تولید زمان صلح تطبیق دهند.

اما این دوره‌ی شکوفایی مصنوعی اقتصادی خیلی زود به دیوار فقر همگانی برخورد. اول از همه، صنعت کالاهای مصرفی بود که بخاطر کاهش شدید ظرفیت بازار به بن‌بست خورد و اینگونه اولین مرزهای مازاد تولید کشیده شدند که بعدها جلوی گسترش صنایع سنگین را گرفتند. بحران ابعادی بی‌سابقه و اشکالی یگانه به خود گرفت. در اوایل بهار در آن سوی اقیانوس اطلس (قاره‌ی آمریکا-م) آغاز شد و تا اواسط سال ۱۹۲۰ به اروپا کشید و در ماه مه ۱۹۲۱ (سال جاری که اکنون به پایان آن می‌رسیم) به پایین‌ترین نقطه‌ی خود رسید.

بدین‌سان، تا زمانی که بحران تجاری-صنعتی آشکار و بی‌شائبه‌ی پس از جنگ آغاز شد (پس از یک سال رفاه مصنوعی) اولین حمله‌ی بنیادین طبقه‌ی کارگر علیه جامعه‌ی بورژوازی فی‌الحال به آخرین مراحل خود رسیده بود. بورژوازی توانست با جا خالی دادن و مانور دادن، با امتیاز دادن، و تا حدودی با مقاومت نظامی، بقا یابد. این اولین حمله‌ی پرولتری، پرآشوب بود - بدون هیچ‌گونه اهداف و افکار سیاسی مشخص، بدون هیچ‌گونه برنامه، بدون هیچ‌گونه دستگاه رهبری. مسیر و نتیجه‌ی این حمله‌ی اولیه به کارگران نشان داد که تغییر اوضاع خود و بازسازمان‌دهی جامعه‌ی بورژوازی امری بسیار پیچیده‌تر از آن بود که در اولین بارقه‌های اعتراضات پس از جنگ فکرش را می‌کردند. توده‌های کارگر که به نسبت خامی روحیه‌ی انقلابی‌شان، نسبتاً

همگون بودند، از آن پس به سرعت شروع به از دست دادن همگونی خود کردند - تبلور تفاوت‌ها درون‌شان آغاز شد. پویاترین بخش طبقه‌ی کارگر، و آن بخشی که کمتر از همه اسیر سنت‌های گذشته بود، پس از این‌که با تجربه، نیاز به شفافیت ایدئولوژیک و انسجام سازمانی را آموخت، در حزب کمونیست گرد آمد. پس از ناکامی‌ها، عناصر محافظه‌کارتر یا با آگاهی کمتر موقتاً از اهداف و روش‌های انقلابی پا پس کشیدند. بوروکراسی کارگری از این تشنگی بهره برد و مواضع خود را از نو ساخت.

بحران تجاری-صنعتی سال ۱۹۲۰ در بهار و تابستان در گرفت که، چنان‌که گفته‌ایم، زمانی بود که ارتجاع پیشین سیاسی و روانی فی‌الحال درون طبقه‌ی کارگر رخنه کرده بود. بحران بدون شک به افزایش نارضایتی میان گروه‌های قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر انجامید و این‌جا و آن‌جا به بروز طوفانی نارضایتی انجامید. اما پس از ناکامی تهاجم سال ۱۹۱۹ و با تبلور تفاوت‌هایی که از پی آمد، بحران اقتصادی نمی‌توانست به خودی خود، وحدت لازم را در جنبش احیا کند و یا آن‌را وا دارد تا مشخصه‌ی حمله‌ی انقلابی جدید و قاطع‌تری را به خود بگیرد. این شرایط، باور ما را تحکیم می‌کند که آثار بحران بر مسیر جنبش کارگری خصلتاً به هیچ‌وجه به آن سراسستی که بعضی ساده‌انگاران تصور می‌کنند نیستند. آثار سیاسی بحران را (نه تنها میزان نفوذ که در ضمن مسیر آن را) کل موقعیت موجود سیاسی و رویدادهای پیشاهنگ و هم‌زمان با بحران، بخصوص نبردها، موفقیت‌ها یا ناکامی‌های خود طبقه‌ی کارگر پیش از بحران تعیین می‌کنند. تحت مجموعه‌ای از شرایط، بحران می‌تواند انگیزشی قدرتمند برای فعالیت انقلابی توده‌های کارگران باشد؛ تحت مجموعه شرایطی متفاوت، همین بحران می‌تواند به فلج کامل حمله‌ی پرولتاریا بیانجامد و در صورت به درازا انجامیدن آن و قبول مضرات بسیار توسط کارگران، به تضعیف شدید قابلیت نه فقط تهاجمی که تدافعی طبقه‌ی کارگر.

امروز که به عقب می‌نگریم، برای نمایش این اندیشه، می‌توانیم چنین گزاره‌ای پیش نهیم: اگر بحران اقتصادی با بروزهای بیکاری توده‌ای و ناامنی بلافاصله در پی پایان جنگ از راه می‌رسید، بحران انقلابی جامعه‌ی بورژوازی مشخصه‌ی تند و تیزتر و عمیق‌تر می‌یافت. بورژوازی، دقیقاً برای اجتناب از چنین سناریویی، دست به ایجاد رفاه مالی

محتکرانه زد (یعنی به تاخیر انداختن بحران اجتناب‌ناپذیر تجاری-صنعتی برای دوازده تا هجده ماه، به بهای آشفته ساختن بیشتر دستگاه‌های مالی و اقتصادی مربوطه) تا از شدت بحران انقلابی بکاهد. به همین دلیل، بحران حتی عمیق‌تر و تند و تیزتر شد؛ اما زمانی از راه رسید که دیگر مطابق با موج پایان جنگ نبود و در عوض زمانی بود که این موج دیگر فرونشسته بود - در لحظه‌ای که یک اردو داشت کارنامه‌ی خود را رسم می‌کرد و خود را از نو، آموزش می‌داد، در حالی که توهم‌های اردوی دیگر زوده می‌شدند و شاهد شکاف در صفوف خود بود. انرژی انقلابی طبقه‌ی کارگر به درون خود آن بازگشت و روشن‌ترین ابراز خود را در تلاش‌های جان‌کاه برای ساختن حزب کمونیست یافت. این حزب بلافاصله به قوی‌ترین نیروی واحد در آلمان و در فرانسه بدل گشت. با گذشتن خطر بلافاصله، سرمایه‌داری، که در طول سال ۱۹۱۹ مصنوعاً رشد اقتصادی محتکرانه‌ای ایجاد کرده بود، از بحران نوزا استفاده کرد تا کارگران را از آن موضوعی (روز هشت ساعته، اضافه دستمزد) که سرمایه‌داران قبلاً برای حفظ خود، تسلیم کرده بودند، بیرون کند. کارگران برای تقویت پشت جبهه، عقب‌نشینی کردند. در زمانی که کارگران خود را مجبور به مبارزه‌ای نه همیشه موفق برای سقوط نرخ دستمزدهایشان یافتند، طبیعی بود که افکار فتح قدرت، برپایی جمهوری‌های شورایی و انجام انقلاب سوسیالیستی در ذهن‌شان کم‌رنگ شود.

در آن‌جایی که بحران اقتصادی شکل مازاد تولید و بیکاری شدید را نداشت و در عوض (مثل آلمان) شکل بنیادین‌تری را داشت در که آن کل کشور به حراج گذاشته شد و استاندارد زندگی زحمت‌کشان تقلیل داده شد، انرژی طبقه‌ی کارگر، که معطوف به افزایش دستمزدها برای جبران کاهش قدرت خرید مارک بود، بسان تلاش‌های مردی می‌دانست که سایه‌ی خود را تعقیب می‌کند. سرمایه‌داری آلمان، مثل کشورهای دیگر، دست به حمله زد؛ توده‌های کارگر، در عین مقاومت، با بی‌نظمی عقب کشیدند.



دقیقا در چنین موقعیت عمومی بود که رویدادهای ماه مارس در آلمان صورت گرفتند. خلاصه‌ی آن‌ها چنین است: حزب کمونیست جوان، در هراس از فروکش کردن واضح موج انقلابی در جنبش کارگری، دست به تلاشی مستاصلانه زد تا از حرکت یکی از گردان‌های پویای پرولتاریا جهت «تزریق نیرو» به طبقه‌ی کارگر استفاده کند و هر چه ممکن است بکند تا اوضاع به تخاصم برسد و نبرد تعیین‌کننده از راه برسد.

کنگره‌ی سوم جهانی کمینترن در زمانی تشکیل شد که رویدادهای ماه مارس در آلمان تازه بودند (این کنگره از ۲۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه‌ی ۱۹۲۱ در مسکو برگزار شد-م). کنگره پس از تحلیلی دقیق متوجه خطر نهفته در عدم تطابق بین دو چیز شد: یکی، تاکتیک «حمله»، تاکتیک «تزریق نیرو» انقلابی و غیره - و دیگری آن روندهای بسیار بنیادین‌تر که درون کل طبقه‌ی کارگر، همگام با تغییرات و عقب و جلوها در موقعیت اقتصادی و سیاسی، صورت می‌گرفتند.

اگر در سال ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ در آلمان، حزب کمونیستی با قدرت آن‌چه در مارس ۱۹۲۱ موجود بود، موجود می‌بود، احتمال بسیاری هست که پرولتاریا در ژانویه یا مارس ۱۹۱۹ به قدرت می‌رسید. اما چنین حزبی در کار نبود. پرولتاریا شکست خورد. از دل آن تجربه، حزب کمونیست به میان آمد. این حزب که به پا خواست، اگر می‌کوشید در سال ۱۹۲۱ همان‌طور عمل کند که چنین حزبی می‌بایست در سال ۱۹۱۹ عمل می‌کرد، تکه پاره شده بود. کنگره‌ی جهانی اخیر دقیقا و به روشنی این موضوع را بیان کرد.

اختلاف بر سر تئوری تهاجم با مساله‌ی بررسی بزنگاه اقتصادی و مسیر آینده‌ی آن همگام شد. مدافعین پیگیرتر تئوری تهاجم به این خط استدلال رسیدند: کل جهان در گره‌ی بحران گیر آمده و این بحران نظم اقتصادی در حال تجزیه است. این بحران باید لاجرم تعمیق یابد و بدین‌سان طبقه‌ی کارگر را بیشتر و بیشتر انقلابی سازد. با این حساب، نیازی نبود حزب کمونیست نگران پشت جبهه‌ی خود و نیروهای اصلی‌اش

باشد؛ وظیفه‌ی آن این بود که دست به تهاجم علیه جامعه‌ی سرمایه‌داری بزند. پرولتاریا، دیر یا زود، زیر بار شلاق سقوط اقتصادی، به حمایت حزب خواهد آمد. این موضع به این صورت کامل به صحن کنگره نرسید چرا که نوک نیز آن در جلسات کمیسیون مربوط به موقعیت اقتصادی کند شده بود. مدافعین آگاه و نیمه‌آگاه تئوری تهاجم، نفس این فکر را که بحران تجاری-صنعتی می‌تواند جای خود را به دوره‌ی رشد نسبی اقتصادی دهد، سانتیسم می‌دانستند. و اما این فکر که احیای تجاری-صنعتی جدید نه تنها شاید نتواند ترمزی در مقابل انقلاب باشد که بر عکس شاید توانی جدید به آن ببخشد - این فکر عملا منشویسم دانسته می‌شد. شبه‌رادیکالیسم «چپ‌ها» در آخرین اجلاس حزب کمونیست آلمان شکلی متاخر و تا حدودی معصومانه یافت. در آن‌جا قطع‌نامه‌ی تصویب شد که (بگذارید مختصرا اشاره کنم) در آن علیه شخص من، مجادله‌ای شخصی صورت گرفت، با این‌که من تنها دیدگاه‌های کمیته مرکزی حزب‌مان را ابراز کردم. من با این انتقام کوچک و بی‌ضرر «چپ‌ها» کنار آمده‌ام چرا که رویهمرفته، درس کنگره‌ی سوم جهانی اثر خود را بر همگان، و بخصوص رفقای آلمانی‌مان، گذاشت.

دو

امروز نشانه‌هایی بی و برو برگرد وجود دارد که خبر از گسست در بزنگاه اقتصادی می‌دهد. حرف‌های کلی که می‌گویند بحران کنونی، بحران نهایی انحطاط است؛ که بنیان دوره‌ی انقلابی را تشکیل می‌دهد؛ که پایان آن تنها می‌تواند پیروزی پرولتاریا باشد - چنین کلی‌گویی‌هایی به وضوح نمی‌توانند جای تحلیل مشخص پیش‌روی اقتصاد، به همراه تمام نتایج تاکتیکی ناشی از آن، را بگیرند. چنان‌که گفته شده است، بحران جهانی در ماه مه امسال به بن‌بست رسید. نشانه‌های بهبود در شرایط اقتصادی ابتدا در صنعت کالاهای مصرفی برملا شدند. سپس، در صنایع سنگین هم. امروز این‌ها واقعیاتی بی بر و برگردند هستند که آمار هم نشان‌شان می‌دهد. در این‌جا من این آمار را نقل نمی‌کنم تا دنبال کردن مسیر فکری کلی را برای خواننده دشوارتر نسازم.

آیا این بدین معنی است که انحطاط حیات اقتصادی سرمایه‌داری متوقف شده است؟ که این اقتصاد به موازنه‌ی خود رسیده است؟ که عصر انقلابی دارد تمام می‌شود؟ به هیچ وجه

چنین نیست. گسست در بزنگاه اقتصادی به این معنی است که انحطاط اقتصاد سرمایه‌داری و مسیر عصر انقلابی بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که بعضی ساده‌انگاران تصور می‌کنند.

حرکت اقتصاد روی دو منحنی از دو نوع متفاوت پیش می‌رود. اولین منحنی ساده و بنیادین، رشد عمومی نیروهای مولده، توزیع کالاها، تجارت خارجی، فعالیت بانک‌ها و غیره را نشان می‌دهد. این منحنی، به طور کلی، در سراسر تاریخ سرمایه‌داری، رو به بالا حرکت می‌کند. این نمایانگر این واقعیت است که نیروهای مولده و ثروت بشری تحت سرمایه‌داری رشد یافته‌اند. اما این منحنی ساده به صورت نامتوازن به سوی بالا می‌رود. بعضی دهه‌ها هستند که تنها کمی بالا می‌رود، دهه‌هایی دیگر که به شدت به سوی بالا می‌رود و پس از آن، در دوره‌ی جدید، مدت زمانی طولانی در یک سطح می‌ماند. به بیان دیگر، تاریخ سرمایه‌داری هم دوره‌های رشد سریع نیروهای مولده را به خود دیده و هم دوره‌های رشد تدریجی آن‌ها را. بدین‌سان، با نگاهی به نمودار تجارت خارجی انگلستان، می‌توانیم به سادگی ببینیم که از پایان قرن هجدهم تا اواسط قرن نوزدهم، تنها رشدی بسیار کند را نشان می‌دهد. سپس در ظرف بیست و چند سال (۱۸۵۱ تا ۱۸۷۳) به شدت عروج می‌کند. در دوره‌ی پس از آن (۱۸۷۳ تا ۱۸۹۴) عملا هیچ تغییری نمی‌کند و سپس دوباره به سرعت صعود می‌کند تا زمان جنگ.

این نمودار را که رسم کنیم، منحنی رو به بالای نامتوازن آن به ما تصویری قالبی از مسیر توسعه‌ی سرمایه‌داری به مثابه‌ی کل، یا یکی از جنبه‌های آن‌را، می‌دهد.

اما می‌دانیم که توسعه‌ی سرمایه‌داری از دل باصطلاح «چرخه‌های صنعتی» می‌گذرد که فازهای متعاقبی از بزنگاه‌های اقتصادی هستند: شکوفایی، توقف، بحران، توقف بحران، بهبود، شکوفایی، توقف و غیره. بررسی تاریخی نشان می‌دهد که این چرخه‌ها هر هشت تا ده سال یکبار از پی یکدیگر می‌آیند. اگر این چرخه‌ها را در کنار منحنی بنیادینی که حرکت عمومی توسعه‌ی سرمایه‌داری را نشان می‌دهد روی نمودار قرار دهیم، مجموعه‌ای از امواج دوره‌ای را می‌بینیم که بالا و پایین می‌روند. تلاطمات چرخه‌ای شرایط اقتصادی در ذات اقتصاد سرمایه‌داری هستند، چنان‌که ضربان قلب در ذات موجودات زنده است.

پس از بحران، دوره‌ی شکوفایی اقتصادی

احیای اقتصاد ایجاد می‌شود.

فروکش که نمی‌دهد هیچ، تند و تیز هم می‌کند. این نتیجه‌ی تمام آن‌چه گفتیم است. در تمام کشورهای سرمایه‌داری، جنبش طبقه‌ی کارگر به اوج خود رسید و سپس، چنان‌که دیدیم، به ناکامی کم و بیش واضح و عقب‌نشینی انجامید و به عدم وحدت درون خود طبقه‌ی کارگر. با چنین بنیان‌های سیاسی و روانی، بحرانی طولانی، گرچه بدون شک بر خشم توده‌های کارگر می‌افزاید (بخصوص در میان بیکاران و نیمه‌بیکاران)، اما در عین حال فعالیت‌شان را تضعیف می‌کند چرا که این فعالیت عمیقاً مرتبط با آگاهی کارگران بر نقش بی‌بدیل‌شان در تولید است.

بیکاری طولانی‌مدت در پی دوره‌ای از حملات و عقب‌نشینی‌های سیاسی انقلابی به هیچ وجه به نفع حزب کمونیست نیست. بر عکس، بحران هرچقدر به درازا بیانجامد، بیشتر این خطر هست که روحیه‌های آنارشیستی در یک سو و روحیه‌های رفورمیستی در سوی دیگر پا بگیرند. نمونه‌ی این واقعیت را در انشعاب گروه‌های آنارکوسندیکالیستی از انترناسیونال، در درجه‌ای از تثبیت یافتن انترناسیونال آمستردام و انترناسیونال دو و نیم، در گرد هم آمدن موقت سراتیست‌ها، در انشعاب گروه لوی و غیره می‌بینیم. بر عکس، احیای اقتصاد لاجرم اول از همه به افزایش اعتماد به نفس طبقه‌ی کارگر می‌انجامد که با ناکامی‌ها و عدم وحدت در صفوف خودش پایین آمده است؛ لاجرم، طبقه‌ی کارگر را در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها گرد هم می‌آورد و میل به وحدت در حرکات مبارزه‌جویانه را بالا می‌برد.

همین حالا شاهد آغاز این روند هستیم. توده‌های کارگر زمین زیر پای خود را سفت‌تر می‌بینند. آنان به دنبال گرد هم آوردن صفوف خود هستند. شکاف و جدایی را مانعی سر راه عمل می‌بینند. نه تنها به دنبال مقاومتی یک‌صداتر علیه حمله‌ی سرمایه در نتیجه‌ی بحران هستند که به سوی تدارک ضدحمله، بر بنیان شرایط احیای اقتصادی، گام برمی‌دارند. بحران دوره‌ای بود از

ضربانگ، گستره، شدت و مدت این دوره‌ی احیا بسته به کلیت شرایط حیات سرمایه‌داری دارد. امروز می‌توان با قطعیت گفت (و ما در روزهای کنگره‌ی سوم جهانی گفتیم) که پس از آن‌که بحران اولین سنگر را از پیش رو بردارد (به شکل قیمت‌های گزاف) احیای نوزای اقتصاد، در شرایط کنونی جهانی، به سرعت به چند سنگر دیگر برمی‌خورد: عمیق‌ترین اختلال موازنه‌ی اقتصادی بین آمریکا و اروپا، فقر اروپای مرکزی و شرقی، بی‌نظمی به‌دیری کشیده و عمیق نظام‌های مالی و غیره. به بیان دیگر، رشد اقتصادی بعدی به هیچ وجه قادر به احیای شرایط توسعه‌ی آینده که حتی قابل مقایسه با شرایط پیش از جنگ باشند نخواهد بود. برعکس، بعید نیست که این شکوفایی پس از همان اولین فتوحات خود به سد سنگرهای اقتصادی که جنگ حفر کرده برخورد کند.

اما چرخه‌ی رشد، چرخه‌ی رشد است. معنای آن افزایش تقاضا برای کالاها، افزایش تولید، کاهش بیکاری، افزایش قیمت‌ها و احتمالاً افزایش دستمزدها است. و، در شرایط تاریخی کنونی، این رشد، مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر را



می‌آید، پس از آن، دوباره بحران. اما منحنی سرمایه‌داری به طور کلی و در طول قرون رو به بالا حرکت می‌کند. پرواضح است که مجموع دوره‌های شکوفایی حتماً بالاتر از مجموع بحران‌ها بوده است. اما، منحنی توسعه در دوره‌های مختلف جنبه‌های مختلفی به خود گرفت. بعضی دوره‌ها، دوره‌های ایست و رکود بودند. نوسان‌های چرخه‌ای متوقف نمی‌شدند. اما از آن‌جا که توسعه‌ی سرمایه‌داری به مثابه‌ی کل رو به صعود بود، به این نتیجه می‌رسیم که بحران‌ها موفق شدند عموماً دوره‌های شکوفایی را به توازن برسانند. در دوره‌هایی که نیروهای مولده به شدت رو به صعود بودند، نوسانات چرخه‌ای همچنان متغیر بودند. اما روشن است که هر دوره‌ی شکوفایی، اقتصاد را به وضوح بیشتر از آن جلو انداخت که هر بحران متعاقب آن‌را به عقب انداخت. موج‌های چرخه‌ای را می‌توان با تکان خوردن‌های یک رشته سیم مقایسه کرد، با فرض این‌که خط توسعه‌ی اقتصادی مشابه رشته سیمی زیر فشار است: البته در واقعیت این خط صاف نیست و منحنی پیچیده‌ای دارد.

ساز و کارهای درونی انکشاف سرمایه‌داری (که در آن بحران همیشه جای خود را به دوره‌ی شکوفایی اقتصادی می‌دهد و برعکس) کافی است تا نشان دهیم این فکر که بحران کنونی باید آن‌قدر خطیر و خطرناک‌تر شود تا زمانی که حکومت پرولتاریا برقرار شود (حالا این اتفاق چه سال دیگر بیافتد، چه سه سال بعد و یا دیرتر) چقدر غلط، یک‌طرفه و غیرعلمی است. ما در رد این نظر در گزارش و قطع‌نامه‌ی خود در کنگره‌ی سوم جهانی گفتیم که نوسانات چرخه‌ای، جامعه‌ی سرمایه‌داری را در دوران جوانی، بلوغ و انحطاط آن همراهی می‌کنند، چنان‌که تپش قلب حتی در مردی که بر بستر مرگ خود افتاده هم موجود است. شرایط عمومی هر چه که باشد، انحطاط اقتصادی هر چقدر که بنیادین باشد، بحران تجاری-صنعتی، مازاد کالاها و نیروهای مولده را کنار می‌زند و تطبیق نزدیک‌تری بین تولید و بازار ایجاد می‌کند و دقیقاً به همین دلیل، امکان



امیدهای نومیدشده و خشم تلخ و اغلب ناتوان. دوره‌ی رشد اقتصادی که شکوفا شود مجرای در اختیار این احساس‌ها قرار می‌دهد تا به عمل بدل شوند. قطع‌نامه‌ی کنگره‌ی سوم، که ما از آن دفاع کردیم، دقیقاً همین را می‌گوید:

«اما اگر ضرباهنگ رشد کند شود و بحران تجاری-صنعتی کنونی جای خود را به دوره‌ای از رفاه در شماری بسیار یا اندک از کشورها بدهد، این به هیچ وجه به معنای آغاز دوره‌ای «ارگانیک» نخواهد بود. تا زمانی که سرمایه‌داری موجود است، نوسانات چرخه‌ای ناگزیرند. این نوسانات در دوران شیون مرگ سرمایه‌داری همراه آن خواهند بود چنان‌که در جوانی و بلوغش بودند. اگر پرولتاریا تحت یورش سرمایه‌داری در طول بحران کنونی مجبور به عقب‌نشینی شود، به محض این‌که بزنگاه کنونی کمی تغییر یابد، دوباره تهاجم خود را از پی خواهد گرفت. تهاجم اقتصادی آن، که در این صورت لاجرم تحت شعار انتقام برای تمام فریب‌های دوره‌ی جنگ و برای تمام غارت‌ها و سواستفاده‌های دوره‌ی بحران، خواهد بود، به جنگ داخلی آشکاری بدل می‌شود، درست مثل مبارزه‌ی تهاجمی کنونی.»

(سه)

نشریات سرمایه‌داری بر طبل موفقیت «بهبود» اقتصادی و چشم‌اندازهای عصر جدیدی از ثبات سرمایه‌داری می‌کوبند. این سرمستی‌ها به همان بی‌پایگی ترس‌های هم‌زمان «چپ‌ها» هستند که فکر می‌کنند انقلاب باید از دل شدت یافتن بی‌وقفه‌ی بحران بیرون بیاید. واقعیت این‌جا است که گرچه رفاه تجاری و صنعتی به معنای ثروت جدید اقتصادی برای محافل بالایی بورژوازی است، تمام مزایای سیاسی به ما خواهد رسید. گرایش به سمت وحدت درون طبقه‌ی کارگر تنها نشانی از افزایش اراده برای عمل است. اگر کارگران امروز خواستار آن هستند که کمونیست‌ها برای مبارزه علیه بورژوازی به توافقی با مستقل‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها برسند، فردا روز (تا جایی که جنبش در جنبه‌ی توده‌ای خود رشد کند) همین کارگران به این نتیجه خواهند رسید که تنها حزب کمونیست، رهبر آن‌ها در

مبارزه‌ی انقلابی است. اولین موج مد، کشتی تمام سازمان‌های کارگری را بالا می‌آورد و آن‌ها را مجبور می‌کند به توافق برسند. اما دقیقاً همین سرنوشت منتظر سوسیال‌دموکرات‌ها و مستقل‌ها هم هست: آنان یکی پس از دیگری در موج‌های بعدی مد انقلابی غرق می‌شوند.

آیا این بدین معنی است (بر خلاف گفته‌ی طرفداران تئوری تهاجم) که این نه بحران که احیای اقتصادی پیش رو است که لاجرم منجر به پیروزی پرولتاریا خواهد شد؟ چنین ادعای مشخصی بی‌بنیان خواهد بود. ما قبلاً نشان داده‌ایم که رابطه‌ی بین بزنگاه اقتصادی و مشخصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی نه مکانیکی که پیچیده و دیالکتیکی است. برای درک آینده کافی است که بسیار آماده‌تر از آن وضعی که وارد دوره‌ی بحران شدیم، وارد دوره‌ی احیا می‌شویم. در بیشتر کشورهای مهم قاره‌ی اروپا، احزاب کمونیست قدرتمند داریم. گسست در بزنگاه اقتصادی بی‌شک امکان حمله را در مقابل‌مان باز می‌کند - نه فقط در عرصه‌ی اقتصادی که در سیاست. حدس زدن در مورد این‌که عاقبت این تهاجم چه خواهد بود، اکنون کاری بیهوده است. تهاجم تازه دارد آغاز می‌شود، تازه دارد پیدا می‌شود.

سفسطه‌گران شاید درآیند که اگر ما قبول داریم که احیای اقتصادی بعدی لزوماً و مستقیماً منجر به پیروزی ما نمی‌شود، پس چرخه‌ی اقتصادی جدید بی‌شک صورت خواهد گرفت که گام دیگری به سوی احیای موازنه‌ی سرمایه‌داری است. در این صورت آیا خطر عصر جدیدی از احیای سرمایه‌داری واقعا پیش روی ما نیست؟ به چنین حرفی می‌تواند اینگونه پاسخ داد: اگر حزب کمونیست نتواند رشد کند؛ اگر پرولتاریا نتواند کسب تجربه کند؛ اگر پرولتاریا نتواند به مقاومت انقلابی هر روز گسترده‌تر و آشتی‌ناپذیرتر دست بزند؛ اگر نتواند در اولین فرصت از دفاع به حمله روی آورد، آن‌گاه ساز و کارهای رشد سرمایه‌داری، در کنار تحركات دولت بورژوازی، بی‌شک در طولانی‌مدت به نتیجه‌ی مطلوب خود خواهند رسید. کشورهایی تمام و کمال از نظر اقتصادی به بربریت پرتاب می‌شوند؛ ده‌ها میلیون انسان، با نومییدی در قلب‌هایشان، از گرسنگی جان خواهند داد و بر روی استخوان‌شان نوعی توازن جدید جهان سرمایه‌داری احیا خواهد شد. اما چنین چشم‌اندازی انتزاع محض است. در راه این توازن حدسی سرمایه‌داری موانع عظیم بسیاری قرار گرفته‌اند: آشوب بازار جهانی،

اختلال نظام‌های ارزی، قدرت میلیتاریسم، خطر جنگ، فقدان اعتماد به آینده. نیروهای بنیادین سرمایه‌داری می‌کوشند در میان این همه مانع، راه نجاتی بیابند. اما همین نیروهای بنیادین بر طبقه‌ی کارگر شلاق می‌زنند و آن‌را به حرکت وا می‌دارند. رشد طبقه‌ی کارگر حتی هنگام عقب‌نشینی آن متوقف نمی‌شود. چرا که این طبقه، علیرغم از دست دادن مواضع خود، تجربه انباشت می‌کند و حزبش را تثبیت می‌کند و به جلو پیش می‌رود. طبقه‌ی کارگر یکی از شرایط توسعه‌ی اجتماعی است، یکی از عوامل این توسعه و در ضمن، مهمترین عامل آن چرا که نماینده‌ی آینده است.

منحنی بنیادین انکشاف اقتصاد به دنبال راهی برای بالاروی است. نوسانات چرخه‌ای، که در دوران پس از جنگ به سرعت بالا و پایین می‌روند، حرکت آن‌را پیچیده می‌سازند. طبیعتاً غیرممکن است پیش‌بینی کنیم که در کدام نقطه‌ی پیش‌روی، ترکیبی از شرایط عینی و ذهنی از راه می‌رسد که سرنوشت انقلابی را ممکن سازد. در ضمن ممکن نیست پیش‌بینی کنیم که چنین واقعه‌ای در مسیر احیای پیش رو صورت می‌گیرد، در آغاز آن، یا نزدیک اواخر آن، و یا پس از آمدن چرخه‌ی جدید. برای ما همین کافی است که ضرباهنگ پیش‌روی تا میزان قابل توجهی، بستگی به ما، به حزب ما و به تاکتیک‌های آن، دارد. توجه به چرخش اقتصادی جدید که می‌تواند مرحله‌ی جدیدی از استحکام صفوف و تدارک تهاجمی پیروزمند را در مقابل ما بگشاید، اهمیت بسیار دارد. برای حزب انقلابی، درک وضعیت موجود به نوبه‌ی خود به معنی در دست داشتن خلاصه‌ای است از تمام مقاطع زمانی و تاریخ‌های متغیر.*



چند خط در مورد انقلاب مصر

پیش نویس سندی از «گرایش بین المللی مارکسیستی»

مقدمه: خطوطی که می خوانید چند پاراگراف از پیش نویس سند «چشم اندازهای انقلاب جهانی ۲۰۱۴» از «گرایش بین المللی مارکسیستی» هستند. کنگره‌ی دوسالانه‌ی گرایش در تابستان امسال، که نماینده‌های نشریه‌ی «مبارزه طبقاتی» از ایران نیز در آن شرکت خواهند کرد، این سند را به بحث و ترمیم و رای می گذارد. متن کامل سند به انگلیسی در www.marxist.com موجود است. نظرات و ترمیمات احتمالی خود برای این سند را برای ما بفرستید!



ترجمه‌ی بابک کسرای

انقلاب پرشکوه عرب، که هنوز به پایان نرسیده، قدرت عظیم میلیون‌ها نفر را آزاد کرد - این همان است که نشریات بورژوازی «خیابان عرب» می خوانند. این نقطه عطفی در تاریخ جهان بود. رویدادهای خاورمیانه آثاری عمیق، هم اقتصادی و هم سیاسی، خواهند داشت. مصر، کشور کلیدی جهان عرب است. هر اتفاقی آن جا بیافتد بر کل جهان عرب و سراسر منطقه تاثیر خواهد گذاشت. انقلاب با خیزش توده‌ای که مرسی و اخوان مسلمین را سرکوب کرد وارد مرحله‌ای جدید شد.

جنبش انقلابی توده‌ای که مرسی را سرنگون کرد ۷۱ میلیون نفر را به خیابان‌های مصر کشاند. جنبشی با چنین ابعاد هیچ مشابهی در تاریخ ندارد. واقعیت این جا است که در ژوئن ۲۰۱۳ قدرت در دست توده‌ها بود اما آن‌ها متوجه این قدرت نبودند و هیچ کس نبود

این واقعیت را برایشان توضیح دهد. مشکل محوری را می توان به سادگی بیان کرد: توده‌ها آنقدر قدرت داشتند تا دولت را سنگون کنند اما آنقدر سازماندهی و آگاهی نداشتند تا قدرتی را که عملا در دستان خود داشتند تصاحب کنند. نتیجه آن شد که فرصت از کف رفت و روسای ارتش موفق شدند وارد عرصه شوند و خلا را پر کنند.

اعمال ارتش تقریبا قابل مقایسه با اعمال ناپلئون در روز ۵ اکتبر ۱۸۹۵ بودند که دار و دسته‌های سلطنت طلب خیابان‌های پاریس را با «تکتیر گلوله‌ای افشان» جمع و جور کرد. آن موقع هم مثل امروز، ارتجاعیون جنبشی در خیابان‌ها به راه انداخته بودند که اگر موفق می شد پیروزی مهمی برای ضدانقلاب می بود. در مصر، توده‌ها پشتیبانی پرشور خود از سرکوب اخوان را نشان دادند. آن‌ها به درستی این سازمان را نیروی ارتجاع سیاه می دانستند.

اما این مقایسه‌ی تاریخی محدودیت‌هایی دارد. ناپلئون تنها به این علت توانست در برقراری دیکتاتوری ضدانقلابی خود موفق باشد که توده‌های انقلابی به پایان خط رسیده بودند. در مصر، برعکس، انقلاب، نیروهای ذخیره‌ی قابل توجهی دارد که هر مرحله‌ی تعیین کننده خودی نشان می دهند.

قدرت انقلاب را با ضعف اخوان و ناتوانی‌اش از سازماندهی پاسخی موثر به شکست مرسی می بینیم. تنها در قاهره و اسکندریه بود که توانستند تظاهرات‌های بزرگ فراخوان دهند و همان جا هم تنها در حومه‌های مرفه و طبقه متوسط. در تمام سایر نقاط با مخالفت شدید توده‌های انقلابی روبرو شدند که آن‌ها را از محله پس از محله بیرون کردند. در آخر ارتش آن‌ها را به راحتی پخش و خرد کرد.

در فقدان حزب مارکسیست انقلابی حقیقی، روسای ارتش موفق شدند دست به تحرکات مدل بناپارتیستی بزنند و با اتکا بر توده‌ها ضرباتی علیه اخوان مسلمین وارد آورند و روز بعد از آن به دستگیری رهبران کارگری و تعطیلی اعتصاب‌ها مشغول شدند.

انقلاب مدرسه‌ای بزرگ برای توده‌ها است که تنها از تجربه می‌توانند بیاموزند. انقلاب دوم در سطحی بسیار بالاتر از اولی بود. دیگر خبری از نرمی و خام‌خیالی واضح در شعارهایی همچون «ما همه مصری هستیم» نبود و در عوض شاهد اراده‌ی انقلابی سرسخت و سازش‌ناپذیری بودیم. نتیجه آن که کل روند بسیار کم‌تر از مدت لازم برای انقلاب ۲۰۱۱ (۱۸ روز) طول کشید. اما تقدیم قدرت به فرماندهی عالی ارتش به معنای باز پس دادن قدرت به همان طبقه‌ی حاکمه‌ی کهن بود، گرچه بخشی متفاوت از آنچه مرسی نمایندگی می‌کرد. نتیجه آن که توده‌ها اکنون باید از درس دشوار دیگری گذر کنند.

بله، ژنرال سیسی، فردی ضدانقلابی است چنان‌که کرنسکی بناپارتیست در

روسیه، پس از انقلاب فوریه، بود. اما او بسیار هوشمندتر از مرسی است. ماهیت ضدانقلابی مرسی روشن بود اما نقش سیسی هنوز در چشم توده‌ها، که او را متحد خود می‌بینند، روشن نشده است. آن‌ها سرکوب اخوان به دست ارتش را عملی انقلابی می‌بینند. این است که حاضر بودند به سیسی زمان دهند اما صبر توده‌ها تا ابد پابرجا نمی‌ماند. همین حالا هم می‌بینیم دولتِ ببلایوی، که سیسی منصوب کرد، بسیار نامحبوب است.

پس از انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری، انتقادات از دولت افزایش خواهد یافت و تناقضات بین انقلاب و حکام جدید روشن‌تر می‌شود. آخر داستان به بحران اقتصادی می‌رسیم که نتیجه‌اش بیکاری توده‌ای و فقر بوده است. مساله‌ی قیمت‌ها و مشاغل همچنان حل نشده است. اگر سیسی در انتخابات بعدی نامزد شود شاید با اکثریتی عظیم انتخاب شود. اما به قدرت که برسد، از او انتظار خواهند داشت آن‌چه به ارمغان بیاورد که کارگران، دهقانان و بیکاران می‌خواهند: شغل، نان و مسکن. اما چنین چیزی بر بنیان سرمایه‌داری ممکن نیست. صحنه، آماده‌ی دوره‌ای جدید و طوفانی از خیزش‌های انقلابی می‌شود.

لایه‌هایی جدید و تازه مدام دارند وارد مبارزه می‌شوند. لایه‌های قدیمی‌تر و خسته (از جمله بعضی از رهبران مراحل قبل‌تر) معمولاً کنار می‌روند چرا که رویدادهایی که نمی‌توانستند پیش‌بینی‌شان را کنند و آن‌ها را درک نمی‌کنند، مایوس و گمراه‌شان ساخته است. این‌ها مدام در مورد آن‌چه می‌گویند «سطح پایین» توده‌ها است شکایت می‌کنند. اما خود هستند که دست به جرمی جدی می‌زنند: اشتباه گرفتن انقلاب با ضدانقلاب.

آن «چپ‌های» گمراهی که تبلیغات بورژوازی و امپریالیست‌ها را تکرار می‌کنند و جنبش توده‌ای پرشکوهِی که مرسی را سرنگون کرد «کودتا» می‌نامند، هیچ چیز نمی‌فهمند. جنبش ماه ژوئن سال گذشته عملاً انقلاب دوم مصر بود. توده‌هایی که رژیم منفور اخوان مسلمین ارتجاعی را سرنگون کردند متوجه قدرت جمعی خود شدند که هنوز از کف‌شان نرفته و بنیان تهاجم نوین انقلابی در دوره‌ی پیش رو خواهد بود. ما باید به عناصر کهن و روحیه‌باخته پشت کنیم و به جوانان و نسل جدیدی از مبارزین که نماینده‌ی آینده‌ی انقلاب هستند رو بیاوریم.*

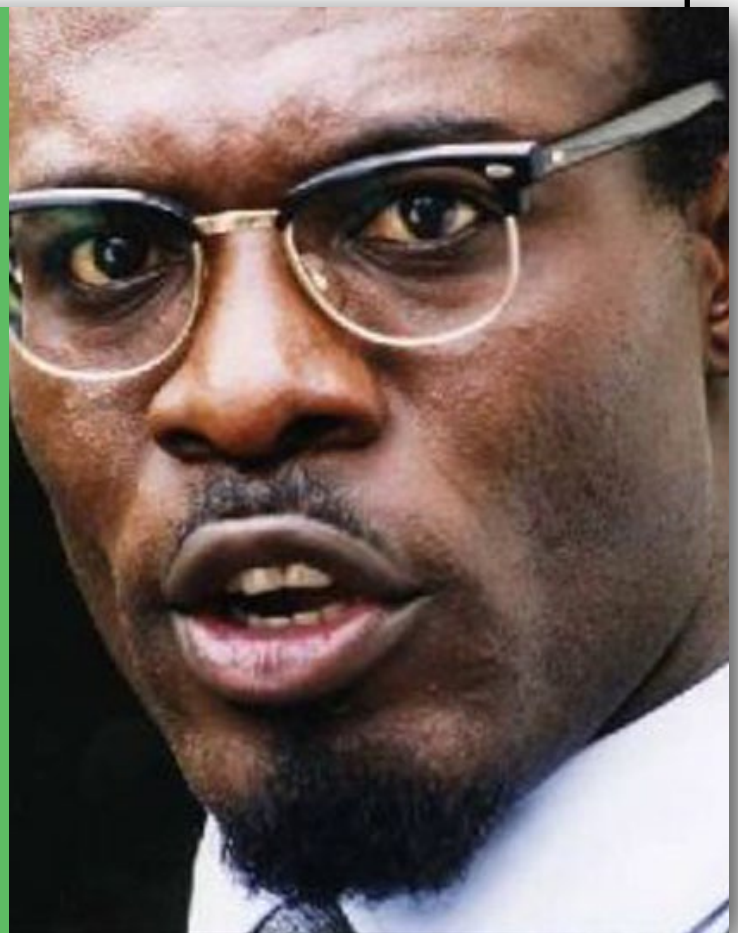
پاتریس لومومبا، شهید سرخ سیاه

۵۳ سال پیش در ۱۸ ژانویه‌ی ۱۹۶۱ بود که پاتریس لومومبا، اولین رئیس‌جمهور منتخب دموکراتیک کنگو، به دست عاملین محلی امپریالیست‌های بلژیک و آمریکا اعدام شد؛ پیش از اعدام، امپریالیست‌ها همان کاری را با دولت او کردند که هفت سال پیش از آن با اولین دولت منتخب دموکراتیک در ایران، دولت دکتر مصدق، کرده بودند: سرنگونی از طریق کودتا.

دلایل این سرنگونی نیز خیلی متفاوت نبود: اگر مصدق، صنعت نفت را ملی‌سازی کرده بود، لومومبا، که پیش از به قدرت رسیدن کمونیست نبود، قصد داشت معادن تحت سیطره‌ی بلژیکی‌ها را ملی‌سازی کند و تحت اداره‌ی زحمتکشانش کشورش در بیاورد. چند ماه پس از مرگ مظلومانه‌اش، در اتحاد شوروی دانشگاهی را به نامش نامگذاری کردند.

این روزها، بد نیست مجرمینی که دست‌شان به خون لومومبا آلوده است به یاد داشته باشیم: بلژیک، سازمان سیای آمریکا، «ام آی ۵» انگلستان و البته سازمان محترم ملل متحد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو! نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!



وقتی ستارگان هالیوود فراخوان به انقلاب می دهند!

مارک رحمان، از
مارکیست های
آمریکا

ترجمه رضا اشتراکی

مصاحبه‌ی اخیر برنامه‌ی «نیوزنایت» جرمی پکسمن (در بی بی سی - م) با راسل برند، بازیگر و کم‌دین، توسط بسیاری از ناظرین، فراخوان به انقلاب خوانده می‌شود و در فضاهای اینترنتی، داغ داغ شده است و از این دست به آن دست می‌شود. برند اعلام کرد:



راسل برند

مجموعه‌ی «بازی‌های گرسنگی» است. او در ادامه می‌گوید: «این فیلم اوضاع را زیر نور می‌گذارد و اجازه می‌دهد نگاهی به آن بیاندازید. و اگر از آن همان چیزی را برداشت کنید که من امیدوارم برداشت کنید، باعث می‌شود کمی تند و تیزتر راجع به محیط سیاسی که در آن زندگی می‌کنید فکر می‌کنید و راضی و منفعل نباشید.»

از سادرلند که پرسیدند آیا در مورد جوانان نومید است، پاسخ داد: «نه، نه، نه. مگر نه اصلاً چرا این فیلم را بسازیم؟ من امید و ایمان بسیاری به آن‌ها دارم.» راسل برند هم خوش‌بین است: «انقلابی در کار خواهد بود. صد در صد، چنین خواهد شد. من یک ذره هم شک ندارم. آخر کار همین‌جا است. وقتش رسیده از خواب بلند شویم.»

این ستاره‌های مشهور افکار سیاسی بسیار در هم و برهمی دارند اما بدون شک انعکاسی از روحیه‌ای هستند که دیگر محدود به لایه‌ی کوچکی از جمعیت نیست. نظرسنجی اخیر گالوپ نشان می‌دهد که میزان بی‌سابقه‌ی ۲۴ درصد آمریکایی‌ها خود را مستقل می‌دانند و تنها ۵۲ و ۱۳ درصد خود را به ترتیب

شورش‌های لندن در سال ۲۰۱۱ را به دقت توضیح می‌دهد: «بچه‌هایی که به خیابان زدند هم بی‌عمل و مایوس نبودند. احساس ناتوانی می‌کردند چون هیچ جایگاه و ساختار و فضایی بهشان داده نمی‌شود... شاید گمراه بودند اما خوب جربزه‌ای داشتند. چقدر زیبا خواهد بود اگر ببینیم اشتیاق‌شان مورد استفاده قرار بگیرد و متوجه منبع نارضایتی‌هایشان شوند.»

بعد از مصاحبه‌ی راسل برند، رسانه‌های اجتماعی پر شد از ویدئوی دو سال پیش مت دیمون (ستاره‌ی فیلم «الیزیوم» که آینده‌ای نه‌آنقدر دوردست و نه آنقدر بیگانه از نابرابری اجتماعی را به تصویر می‌کشد) که در آن سخنرانی هوارد زین در سال ۱۹۷۰ با عنوان «مشکل، نافرمانی مدنی است» را می‌خواند. سپس نوبت داغ شدن مصاحبه‌ی دانلد ساترلند با روزنامه‌ی گاردین بود که در آن از «بازی‌های گرسنگی: آتش گرفتن» می‌گفت، فیلم دیگری که آینده‌ی پادآرمان‌شهری مملو از نابرابری اجتماعی را به تصویر می‌کشد.

سادرلند در مورد جوانان امروز می‌گوید: «امیدوارم که این فیلم را و فیلم بعدی و فیلم بعدی را ببیند و شاید دست به سازماندهی بزند و به پا خیزند.» با توجه به پیشینه‌ی سیاسی دانلد ساترلند، این گفته به نظر صادقانه‌تر از تبلیغ صرف برای فیلم دوم

«کره‌ی زمین دارد نابود می‌شود، ما طبقه‌ی زیرینی درست کرده‌ایم پ داریم در تمام جهان فقرا را استثمار می‌کنیم و طبقه‌ی سیاسی‌مان، مشکلات مشروع و واقعی مردم را پاسخ نمی‌دهد.» او سپس از این گفت که بیگانگی خودش از سیاست انتخاباتی انعکاسی است از احساسی گسترده در بریتانیا.

خشم و نارضایتی برند در این مصاحبه و گسترش دیوانه‌وار نسخه‌ی یوتیوبی آن به وضوح نشان می‌دهد که این‌ها حرف‌های ستاره‌ای عجیب و غریب نیستند؛ این احساس میلیون‌ها نفری است که نمایندگی خود را در محافظه‌کاران، لیبرال‌ها و حتی رهبری حزب کارگر در بریتانیا یا سایر احزاب سیاسی اصلی در بقیه‌ی نقاط جهان نمی‌بینند.

برند سردبیر میهمان شماره‌ای از نشریه‌ی «نیو استیتسمن» بود و تصمیم گرفت روی موضوع انقلاب تمرکز کند چرا که «تصویر سرنگونی نظام کنونی سیاسی تنها راهی است که می‌توانم تصور کنم با شور و شوق از سیاست حرف بزنم». او نه در مقاله‌اش و نه در مصاحبه نتوانست بدیل منسجمی پیش بگذرد (مگر غیبت از سیاست انتخاباتی و راه‌حل‌هایی ایده‌آلیستی مرتبط با آن چه او «انقلاب معنوی» می‌خواند) اما ارزیابی‌اش از اوضاع موجود، بخصوص برای جوانان، دقیق است. او دلیل

جمهوری خواه و دموکرات می‌دانند. آگاهی از رویدادها عقب است اما همین آگاهی، به صورت دیالکتیکی، می‌تواند ناگهان به آن جایی که باید، برسد. جنبش اشغال چنین رویداد «ناگهانی» بود. گرچه عرصه‌اش محدود بود اما اختلاف اقتصادی را به عنوان موضوع اصلی مطرح کرد.

امروز اوایل جنبش کارگران جوان فروشگاه‌ها، رستوران‌های غذاهای سریع و سایر صنایع برای سازماندهی و مبارزه برای دستمزدهای بالاتر را می‌بینیم. به گفته‌ی وزارت کار آمریکا، شمار فارغ‌التحصیل‌های آمریکا که در مشاغل با دستمزد حداقل کار می‌کنند از زمان آغاز رکود اقتصادی تا کنون دو

برابر شده و به ۲۸۴ هزار نفر رسیده است و تعداد کسانی که در برنامه‌های فنی و حرفه‌ای و یا لیسانس‌های محلی هستند نیز دو برابر شده است. فارغ‌التحصیلان سال ۲۰۱۲ وارد بازار شغلی شدند که هیچ راهی برای پرداخت متوسط ۲۹۴۰۰ دلار بدهی وام دانشجویی‌شان را در اختیارشان نمی‌گذارد.

امروز اوضاع به جایی رسیده که پاپ فرانسیس مجبور است از نظام سرمایه‌داری انتقاد کند تا آن دلچک مرتجع، راش لیمبا، افکارش پاپ را «مارکسیسم خالص» بنامد. اوضاع عادی جدیدی که طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌کوشد از طریق حملات خود به سطح زندگی ما برپا کند فضا را برای انفجار مبارزه طبقاتی آماده می‌سازد. جنبشی از راه می‌رسد که جوانان در آن در خط مقدم به شیوه‌ای مبارزه

می‌کنند که امثال سادرلند و برند را خرسند، اما شاید غافلگیر، کند. بله، جوانان و کارگران سازماندهی می‌کنند و دست به مبارزه می‌زنند اما پیروزی‌شان وابسته به قابلیت یافتن برنامه‌ای روشن بین و انقلابی است که پشت آن سازمان یابند. سیاست، مثل طبیعت، از خلا متنفر است و در شرایط انقلابی، مارکسیست‌ها می‌توانند نقشی کلیدی بازی کنند. اما باید از پیش آماده شویم و تدارک ببینیم چرا که چند ستاره‌ی مشهور اتفاقی می‌توانند خلا را پر کنند و وای که خدا نکند چنین اتفاقی بیافتد.

منبع: «سوسیالیست اپیل» - (WIL) در آمریکا

۲۷ ژانویه ۲۰۱۴

برنامه «مبارزه طبقاتی»

با بهترین رزمندگان آن‌ها. این جا است که ما بی‌چون و چرا پرچم کمونیسم انقلابی را بلند می‌کنیم. این است تنها راه نجات از بن‌بست سرمایه و پیشروی به سمت جامعه‌ای که توده‌ها در آن حاکمند و تمام نیروهای جامعه برای بهبود زندگی میلیون‌ها نفر از مردم به کار می‌افتند: سوسیالیسم.

به این مبارزه پیوندید!



می‌کشاند. صنعت‌مان را نابود می‌کنند و در کارخانه‌ها را می‌بندند و هر روز زندگی‌مان را دشوارتر می‌کنند و پایین‌تر می‌کشاند.

دلیل اصلی این شرایط، آفت سرمایه‌داری است که دیگر نمی‌تواند جامعه بشری را پیشرفت دهد. این آفت را باید با تبر انقلاب سوسیالیستی قطع کرد.

توده‌های ایران نشان داده‌اند که دیگر این شوربختی را تحمل نمی‌کنند. آنان قدرتمندانه نشان دادند که توانایی بدست‌گیری سرنوشت خود را دارند تا اینگونه اوضاع خود را به سکوی پرتابی برای نظامی نوین در جامعه بدل کنند.

ما، «مبارزه طبقاتی»، بخش ایران گرایش بین‌المللی مارکسیستی، با تمام قوا در طرف کارگران، جوانان و زحمتکشان ایران در مبارزه توده‌ای علیه رژیم ارتجاعی هستیم. ما می‌کوشیم در هر اعتراض و هر تظاهرات و هر اعتصاب حاضر باشیم - شانه به شانه با توده‌ها و

نظام سرمایه‌داری شکست خورده و ناکام مانده است. در جهانی که این همه پیشرفت علم و صنعت و فن‌آوری و فرهنگ، فرصت‌های بی‌پایانی جلوی بشر گشوده، همین بشر را با استثمار و سرکوب و جنگ و تبعیض به سوی بربریت سوق می‌دهند.

در ایران این تناقض برای همه واضح است. زمین عریض و وسیع، منابع معدنی سرشار، فرهنگ‌های غنی سراسر کشور، جوانان پرشور و پرانگیزه و مشتاق علم و دانش، شهرهای پر جوش و خروش و صنایع متعدد و پیشرفته همه شرایط را آماده کرده‌اند تا جامعه ما را به بالاترین سطوح برسانند. اما این نظام فاسد و گندیده و انگلی سرمایه‌داری به جای رشد این منابع تنها قادر به نابودی آن است. طبیعت و زمین را می‌درند، تمامی فرهنگ‌مان را سرکوب و نابود می‌کنند، جوانان‌مان را به فجیع‌ترین شرایط

ما چه می خواهیم؟

عین حال ما خواهان جدایی دولت از تمامی نهادها و سازمان‌های دینی و مذهبی هستیم.

پایان همه خصوصی‌سازی‌ها - ملی‌سازی نهاد عالی اقتصاد تحت کنترل دموکراتیک کارگری

تمام شرکت‌های خصوصی‌سازی شده باید دوباره ملی‌سازی شوند. این‌ها به همراه تمام شرکت‌ها و منابع متعلق به دولت و بنیادها، یعنی بخش اعظم قوه اقتصادی ایران، باید تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگران قرار بگیرد. تولید کل اقتصاد باید در سطح سراسری و بر پایه برنامه‌ای دموکراتیک سازمان یابد و هماهنگ شود.

مجمع موسسان انقلابی

جمهوری اسلامی از بالا تا پایین فاسد است و ما برای سرنوشتی آن مبارزه می‌کنیم. در عین حال ما برای مجمع موسسان انقلابی مبارزه می‌کنیم که متشکل باشد از نمایندگان مردم از محلات و کارخانه‌ها از سراسر شهرها و روستاها. درون این مجمع، ما برای برقراری جمهوری دموکراتیک کارگری مبارزه می‌کنیم.

انحلال سپاه پاسداران و سایر بخش‌های دستگاه سرکوب رژیم

ما برای انحلال کامل سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و سایر بخش‌های دستگاه سرکوب رژیم می‌جنگیم. دار و دسته‌ی آدم‌کشی که بر صدر این ماشین استبداد نشسته باید به همراه بقیه جلادان رژیم به محاکمه کشیده شود. تمام دارایی‌ها، شرکت‌ها و زمین‌های متعلق به سپاه باید مصادره شود و تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگری در آید تا بتواند به خدمت کل جامعه گذاشته شود.

دموکراسی تمام و کمال

ما برای آزادی کامل بیان، سخن و تجمع مبارزه می‌کنیم. پایان هرگونه سانسور مطبوعات و اعطای دسترسی به رسانه‌های ملی به تمام گروه‌ها و سازمان‌ها مطابق با میزان حمایت‌شان درون جامعه. در عین حال ما می‌خواهیم تمام مقامات دولتی، از رئیس پلیس تا رئیس‌جمهور، با رای مستقیم مردم انتخابات شوند و در هر زمانی قابل عزل باشند.

جدایی دین از دولت

ما خواهان آزادی مذهب و بی‌مذهبی هستیم. در



IMT

برابری کامل جنسیتی، لغو تمام قوانین زن‌ستیز

پایان تمام انواع سرکوب و تبعیض علیه زنان. ما برای برابری کامل زن و مرد در قانون و در فرصت‌های اشتغال و در تمام سطوح جامعه مبارزه می‌کنیم. ما در ضمن خواهان قانونی بودن سقط جنین و دستمزد کامل در دوران بارداری و تولد کودک هستیم.

پایان بیکاری - کاهش هفته کاری

برای پایان آفت بیکاری ما خواهان کاهش هفته کاری با حفظ دستمزد کامل و در عوض ایجاد شغل برای تمام جوانان و مردم هستیم. این از طریق برنامه‌های وسیع توسعه و صنعتی‌سازی ممکن می‌شود. در عین حال حقوق بیکاری دولتی باید حداقل به اندازه حداقل دستمزد باشد.

دستمزد مناسب زندگی و شرایط کاری شایسته

ما خواهان حداقل دستمزد یک میلیون تومان با افزایش برای مقابله با تورم هستیم. قراردادهای تضمینی و دائمی باید به جای قراردادهای موقتی برقرار شوند. در عین حال ما از حق اعتصاب، آزادی کامل تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و برقراری قراردادهای دسته‌جمعی در تمامی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها دفاع می‌کنیم.

بهداشت و خدمات درمانی رایگان

دسترسی سراسر، وسیع و رایگان به بیمارستان و درمانگاه‌ها در سراسر نقاط شهری و روستایی کشور. از وظایف بنیادی جامعه، تضمین عالی‌ترین سطح شرایط بهداشت و خدمات درمانی برای تمام شهروندان است.

تحصیلات رایگان و لغو کنکور

آموزش و پرورش و تحصیلات رایگان در تمام سطوح جزو حقوق پایه‌ای بشر است. ما خواهان لغو کنکور و جایگزینی آن با حق تحصیلات رایگان در تمام سطوح هستیم.

حق تعیین سرنوشت برای تمام ملیت‌ها

ما خواهان پایان تمامی قوانین و اعمال تبعیض‌آمیز علیه

اقلیت‌های ملیتی هستیم. ما خواهان آزادی کامل تحصیل به زبان مادری و اختصاص منابع برای انتشار نشریات به زبان‌های متعدد ایران هستیم. ما خواهان جمهوری سوسیالیستی با اتحاد داوطلبانه تمامی اقوام و ملیت‌های ایران، با حفظ خودمختاری برای مناطق، و پیشروی به سوی اتحاد سوسیالیستی تمام خاورمیانه، آسیا و جهان هستیم. ما در ضمن حق تمامی ملیت‌ها برای این که بخواهند بخشی از این جمهوری باشند یا استقلال را طلب کنند، محفوظ می‌داریم.

ارتش دموکراتیک مردمی

لغو سلسله‌مراتب در ارتش. دستمزدها و حقوق برابر برای افسران و سربازان. انتخاب افسران توسط کمیته‌های سربازان. ارتش در ضمن باید تحت کنترل دموکراتیک شوراهای مردم باشد.

پایان دفاع از بنیادگرایی اسلامی در منطقه و جهان؛ پیش به سوی سیاست خارجی انقلابی

پایان حمایت از نیروهای سیاه بنیادگرایی اسلامی در منطقه و جهان و پایان اختصاص منابع مردم ایران به این نیروها. سیاست خارجی ایران باید مطابق با همبستگی با مبارزات کارگران و زحمتکشان منطقه و جهان و تبدیل ایران به قطبی انقلابی و مترقی باشد.

پیش به سوی فدراسیون سوسیالیستی خاورمیانه

توده‌های زحمتکش ایران در مبارزه علیه سرمایه‌داری و ارتجاع تنها یک متحد دارند - طبقه کارگر و زحمتکشان جهان. انترناسیونالیسم نیاز مبرم مبارزه‌ی توده‌های ایران است. از یک سو، نیاز به مدرن‌سازی و توسعه‌ی سریع صنعت و تولید، انقلاب را وادار می‌کند مرزهایش را گسترش بخشد و از سوی دیگر جنبش لاجرم به کشورهای دیگر درون منطقه سرایت می‌کند. اولین بروز این روند از طریق ملیت‌هایی است که در دو سوی مرزهای مصنوعی زندگی می‌کنند که به دست استعمارگران و امپریالیست‌ها ساخته شده تا توده‌ها را از هم جدا کند. ما برای فدراسیون سوسیالیستی متحد خاورمیانه مبارزه می‌کنیم و این اولین قدم پیشروی به سوی سوسیالیسم جهانی به عنوان تنها راه‌حل پایدار بشریت است.

مبارزه طبقاتی
صدای مارکسیستی کارگران و جوانان ایران
Mobareze@mobareze.org
هیئت سردبیری: بابک کسرای، حمید علیزاده، حسن سعدی

شماره ۱۵ - اسفند ۱۳۹۲

[/http://www.mobareze.org](http://www.mobareze.org)

با رفقای سازمان‌دهنده‌ی «مبارزه طبقاتی» در خارج از کشور تماس بگیرید:

انگلستان دفتر مرکزی mobareze@mobareze.org - ۰۰۴۴ ۷۵۷۷۰۸۶۹۶۶
آمریکای شمالی - فرشاد آزادیان farshad.enghelab@gmail.com
اسکاودیناوی سروش دشتستانی ۰۰۴۶۷۲۹۱۱۸۵۷۸ soroush@activist.com

همیشه منتظر نظرات و انتقادات شما هستیم. «مبارزه طبقاتی» را نشریه‌ی خودتان بدانید و برای آن بنویسید.

Mobareze Tabaqati (Class Struggle)
Marxist Voice of Workers and Youth in Iran
Mobareze@mobareze.org
Editorial Board: Hamid Alizadeh, Babak Kasrayi, Hassan Saadi
Issue No. 15 - February 2014

<http://www.mobareze.org/>
<http://www.marxist.com/Iran>

Contact Mobareze organizers abroad:

UK (Headquarters abroad) - mobareze@mobareze.org - 07577086966
North America - Farshad Azadian - farshad.enghelab@gmail.com
Scandinavia - Soroosh Dashtestani - 0046729118578 - soroush@activist.com

همیشه مشتاق شنیدن نظرات و پیشنهادات
و انتقادات شما هستیم.

برایمان بنویسید. حتی اگر چند خط کوتاه.

mobareze@mobareze.org



«مبارزه طبقاتی منتشر کرده است»

